



# مسجد جمکران

قصه‌های اماکن مقدسه



علی معصومی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قصه‌های اماکن مقدس

۵

# مسجد جمکران

نویسنده:

علی معصومی

ویراستار:

محمدرضا علیدوست

معصومی، علی، ۱۳۳۴ -

جمکران / نویسنده علی معصومی؛ ویراستار محمدرضا علیدوست. - تهران: پیام محراب،

۱۳۸۱.

۸۰ ص. - (قصه‌های اماکن مقدس؛ ۵)

ISBN 964 - 7083 - 20 - 3 (دوره)

ISBN 964 - 7083 - 23 - 8 (ج. ۵)

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۷۹ - ۸۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. مسجد جمکران، قم - تاریخ. ۲. زیارتگاه‌های اسلامی - ایران - قم. الف. عنوان.

۲۹۷/۷۵

BP ۲۶۱ / ۲ / الف ۹ م ۶

م ۸۱ - ۱۶۳۰۱

کتابخانه ملی ایران

## قصه‌های اماکن مقدس ۵ (جمکران)

نویسنده: علی معصومی

ناشر: انتشارات پیام محراب

ویراستار: محمدرضا علیدوست

حروف‌نگار: سوره ۲۰۲/۳۹۴

چاپ: موعود نور

لیتوگرافی: موعود

صحافی: سایه دهخدا

شمارگان: ۴۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: دوم - زمستان ۱۳۸۳



انتشارات پیام محراب

نشانی: خیابان ظهیرالاسلام، خیابان

خانقاه، کوچه یوسف‌خان حکیم

پلاک ۳۵

صندوق پستی: ۱۱۱-۱۱۵۷۵

تلفن: ۳۹۱۴۴۶۰

دورنگار: ۳۹۱۲۸۰۸

Emil: payam-mehrab@yahoo.com

قیمت: ۵۰۰ تومان



## فهرست مطالب

۷ ..... اشاره

### فصل اول

۹ ..... ای پسر یمانی چنین خواهد شد

۱۱ ..... مردم از ظهور این ستاره‌ی گیسودار، حیرت زده شدند

۱۱ ..... صداهایی که در آن نیمه شب به گوش می‌رسید

۱۳ ..... پیراهن خودت را بپوش

۱۴ ..... مجلسی که در آن شب تشکیل شده بود

۱۵ ..... به حسن بن سالم چنین بگو

۱۶ ..... به مردم و سید ابوالحسن چنین بگو

۱۷ ..... آن بُز دو رنگ را بخر

۱۸ ..... من از شدت شوق و بهت خوابم نبرد

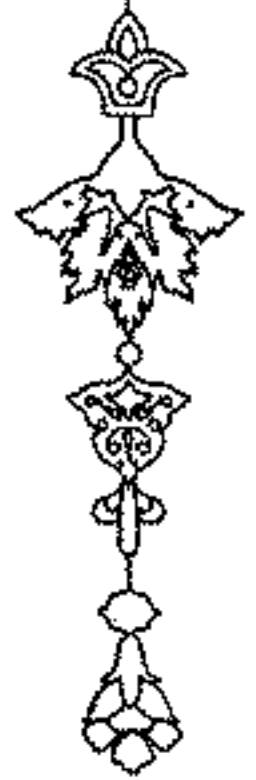
۲۰ ..... همه‌ی ما منتظرت بودیم

۲۰ ..... من در خواب دیدم و تو در بیداری

۲۱ ..... تاکنون چنین بزی ندیده‌ام

۲۳ ..... زنجیرهای شفا بخش

۲۳ ..... خفنه بودم شبی به کلبه‌ی خویش



مسجد جمکران در مسیر توسعه ..... ۳۴

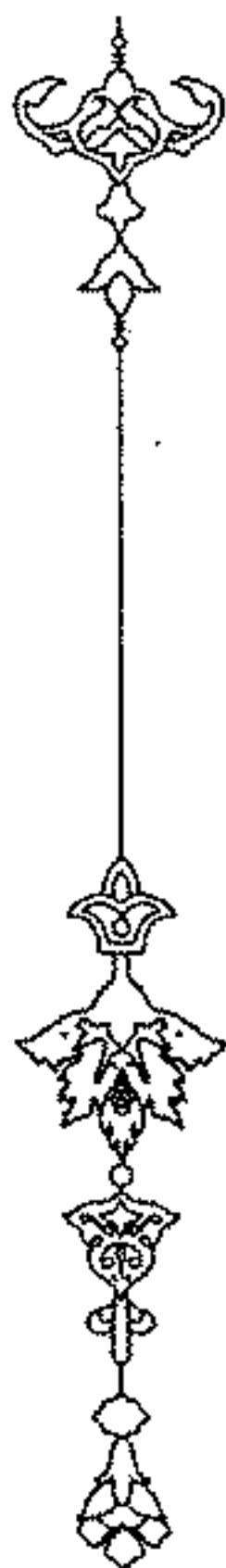
### فصل دوم

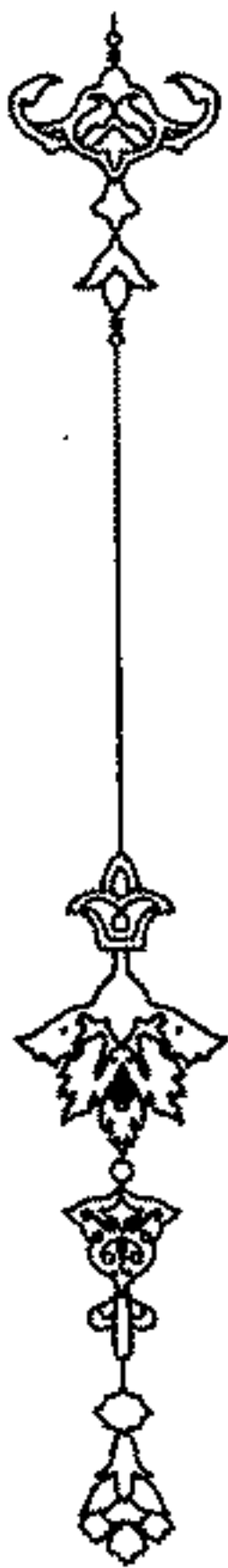
- ۳۵ ..... جمکران؛ وعده‌گاه منتظران.....
- ۳۷ ..... آیت الله بافقی و دو یادگار باقی.....
- ۴۰ ..... عباهایی که امام زمان هدیه کرد.....
- ۴۲ ..... شب سرد جمکران و پذیرایی امام زمان.....
- ۴۶ ..... ناگهان از کوه دو برادران نوری تابید.....
- ۴۹ ..... من الاغم را می‌خواهم.....
- ۵۰ ..... شفا یافته‌ای که حتی نام جمکران را نشنیده بود.....
- ۵۴ ..... از حاج عمران تا جمکران.....
- ۵۵ ..... به جمکران بروید و از خدا باران بخواهید.....
- ۵۶ ..... ای امام زمان! مگذار آبروی ما برود.....
- ۵۷ ..... شهرت جهانی کرامت‌های مسجد جمکران.....
- ۵۸ ..... بیش از پانصد مرتبه به جمکران رفته‌ام.....
- ۵۹ ..... مسجدی که سال‌ها فقط یک نمازگزار داشت.....

### فصل سوم

- ۶۱ ..... آن جا کجاست و آن پیرمرد کیست؟.....
- ۶۲ ..... سه در بهشت، در این سرزمین است.....
- ۶۳ ..... آن روزها، شادی و غم با هم آمده بودند.....
- ۶۵ ..... دو سوار ناشناس و نقاب‌دار.....
- ۶۶ ..... از سایبان حصیری تا شکوه امروزی.....
- ۶۷ ..... خبر این واقعه از پیش رسیده بود.....
- ۶۸ ..... حضرت معصومه علیها السلام، باب الحوایج است.....

۶۸	..... یک مسجد و چندین نام
۶۹	..... سنگ سبزی که چهره‌ی پیامبران را نشان می‌داد
۶۹	..... اگر عمویم در این مسجد نماز می‌خواند
۷۱	..... این جا اقامتگاه امام زمان خواهد شد
۷۳	..... شمشیرهایی که هر روز بعد از نماز برهنه می‌شدند
۷۴	..... پیرمردی که جوان شد
۷۶	..... سرداب مقدس و وادی‌السلام
۷۹	..... <b>فهرست منابع و مآخذ</b>





## □ اشاره

مسجد جمکران یکی از مهم‌ترین اماکن مقدس است که به امام زمان علیه السلام انتساب دارد. تاریخچه و چگونگی بنای این مسجد که در کنار شهر مقدس قم قرار گرفته است، بسیار شیرین و شگفت‌انگیز می‌باشد. در این کتاب، ضمن شرح ماجرای تأسیس مجسد مقدس جمکران، مطالب و حکایت‌هایی نیز پیرامون اهمیت این مسجد و کرامت‌ها و معجزات آن آمده است. علاوه بر این، درباره‌ی اماکن دیگری که به امام زمان علیه السلام انتساب دارد، به اختصار سخن گفته شده؛ هم‌چنان که پیرامون شهر مقدس قم و آستانه‌ی مقدسه حضرت معصومه علیها السلام مطالبی بیان گردیده است؛ زیرا سرزمین مقدس قم جایی است که مسجد جمکران در دامن آن تأسیس و توسعه یافته است.

به هر حال، کتاب حاضر در سه فصل تدوین شده است. فصل اول و دوم، درباره‌ی تاریخچه و اهمیت و کرامت‌های مسجد جمکران است. در فصل سوم نیز مطالبی پیرامون شهر مقدس قم، آستانه‌ی مقدس حضرت

معصومه عليها السلام و اماکن مقدس دیگری که به امام زمان عليه السلام منتسب است، مطالب و حکایت‌هایی می‌خوانید.

علی معصومی

قصه‌های اماکن مقدس (جمکران)



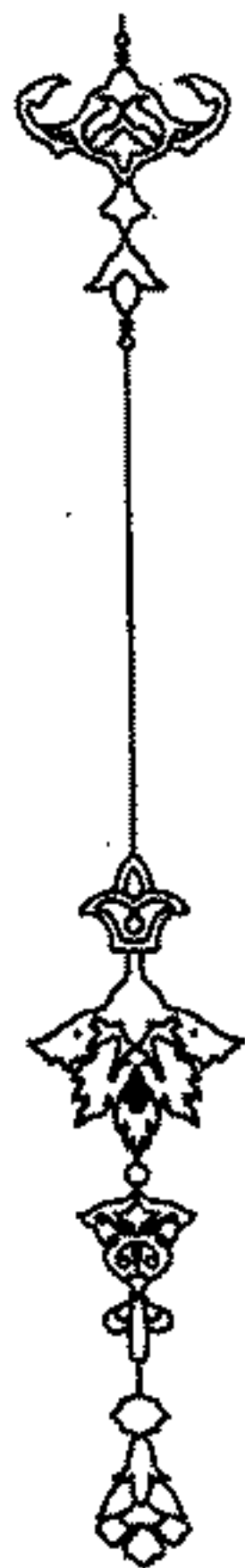




## فصل اول

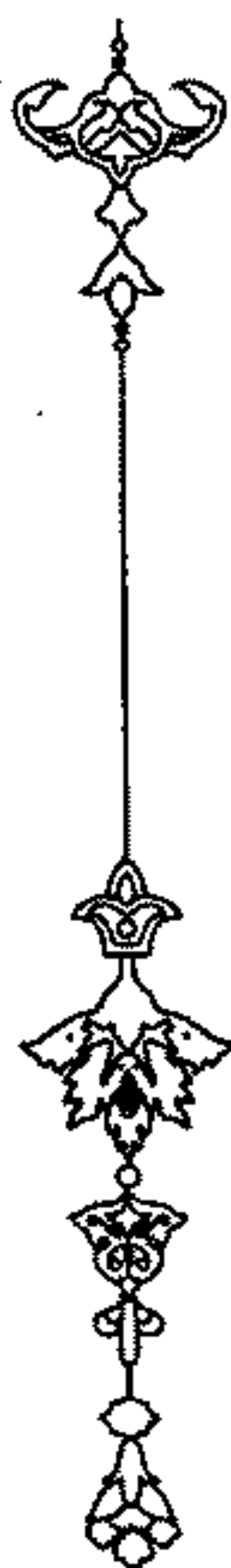
### □ ای پسر یمانی چنین خواهد شد

«ای پسر یمانی! قائم آل محمد از شهری به نام قم ظهور خواهد کرد. او مردم را به حق دعوت خواهد کرد. با دعوت خاتم آل محمد، مردمانی از شرق و غرب جهان به سوی قم خواهند رفت. اسلام تجدید حیات پیدا می‌کند و تازه و خرم می‌شود. با ظهور قائم آل محمد، ترس از دشمنان دین بی‌معنا خواهد شد و آن‌هایی که در اثر ترس، زندگی پنهانی داشته‌اند، آزادانه و بدون ترس بیرون خواهند آمد و در کوچه و خیابان ظاهر خواهند شد. با ظهور قائم آل محمد، حتی پرندگان و جانوران نیز در لانه‌ها و قرارگاه‌های خود آسوده می‌خوابند و کسی به آن‌ها آسیبی نمی‌رساند. با ظهور قائم آل محمد، در شهر قم چشمه‌ی آب حیات پدید خواهد آمد و هر



کس از این چشمه بنوشد، جاویدان می‌شود. با ظهور قائم آل محمد، از زمین چشمه‌ها خواهد جوشید و در شهر قم پرچم حق به اهتزاز درخواهد آمد و میراث پیامبران آشکار خواهد گردید. ای پسر یمانی! این زمین مقدس قم است که از آلودگی‌ها پاک است و بهترین خلق خدا در آن جا ساکن می‌شود. حشر و نشر مردم در این سرزمین خواهد بود و در آن جا کاخ با عظمتی بنیان می‌گیرد. این واقعه پس از آن زمانی رخ خواهد داد که کاخ مجوسان و آتش پرستان ویران شده باشد... از این سرزمین گوسفندی برای ابراهیم خلیل الله می‌آورند و قربانی می‌کنند. در این سرزمین هزار بت از اهل کفر شکسته خواهد شد و نور حق در آن جا درخشش خواهد کرد. از این سرزمین رایحه‌ی مشک به مشام خواهد رسید و خداوند بیت العتیق را به این شهر منتقل خواهد کرد. در این سرزمین، بناها و مکان‌های عالی و ارزشمند به وجود خواهد آمد. در این جا زمین چنان گران خواهد شد که قطعه‌هایی که به اندازه‌ی پوست گاو هستند، به پانصد دینار خرید و فروش می‌شوند. محدوده‌ی عمارتی این سرزمین هفت فرسخ در هشت فرسخ خواهد شد. پرچم قائم آل محمد در کوه سفیدی که در این سرزمین است، به اهتزاز در خواهد آمد. این کوه نزدیک روستای کهنی که در کنارش مسجدی است، قرار دارد. آن جا را جمکران خوانند. از آن جا و از کنار مناره‌ای از این مسجد، قائم آل محمد ظهور می‌کند و بر مرکبی سوار شده، همراه فرشتگان و حاملان عرش گردش می‌نماید. منطق آدم و حلم خلیل الله و حکمت حضرت داود و عصای موسی و خاتم حضرت سلیمان و تاج طالوت با او می‌باشد...»

آن چه خواندید، روایتی از امام علی علیه السلام است که در آن از بنای مسجد



جمکران و چگونگی ظهور امام زمان از این مسجد، سخن به میان آمده و پیش‌گویی شده است.

### □ مردم از ظهور این ستاره‌ی گیسودار، حیرت زده شدند

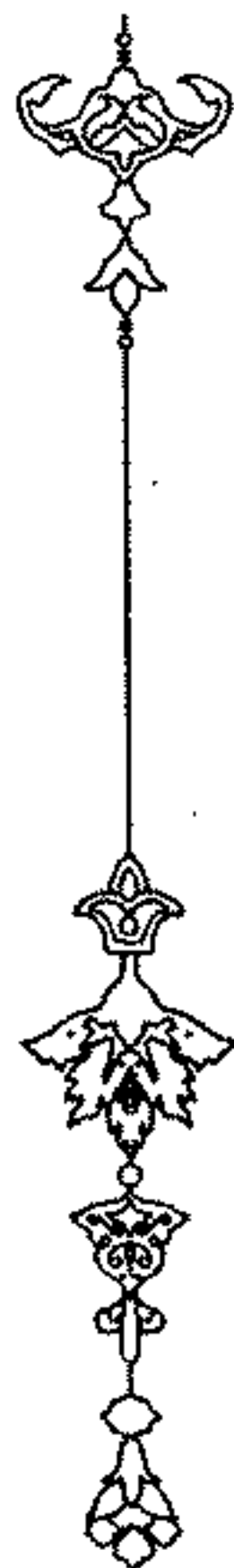
در ماه رمضان سال ۳۹۳ هجری قمری، غیر از رویدادهای معمولی اجتماعی و سیاسی، دو حادثه‌ی دیگر نیز اتفاق افتاد که بسیار شگفت‌انگیز بود. حادثه‌ی نخست این بود که در یکی از شب‌های این ماه، ستاره‌ی بسیار بزرگی در میان آسمان نمایان شد. این ستاره‌ی درخشان، چنان بود که گویی مثل انسان‌ها گیسوی زیبایی دارد؛ گیسویی که از زمین مثل رشته‌های نورانی دیده می‌شد. نمایان شدن این ستاره‌ی گیسودار در میان آسمان، به حدی برای مردم آن عصر شگفت‌انگیز بود که مورخان نیز آن را به عنوان یک واقعه‌ی مهم آسمانی ثبت کرده و به حافظه‌ی تاریخ سپردند.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، در ماه ذیقعدی این سال نیز، موج بزرگ نور از ستاره‌های تابید و مثل ماه، آسمان و زمین را روشن کرد و سپس محو شد.

### □ صداهایی که در آن نیمه شب به گوش می‌رسید

دومین حادثه‌ی شگفت‌انگیزی که در ماه مبارک رمضان سال ۳۹۳ هجری قمری اتفاق افتاد، چیزی نبود که همه‌ی مردم بتوانند آن را مشاهده کنند. از میان همه‌ی کسانی که در آن روزگار در جهان زندگی می‌کردند، فقط چند نفر از مردم قم و جمکران در جریان این واقعه‌ی

۱. الکامل ابن اثیر، رویدادهای سال ۳۹۳.



شگفت‌انگیز قرار گرفتند. البته، واقعه‌ی مذکور بعداً دهان به دهان گشت و بسیاری از مردم و به ویژه شیعیان از این موضوع آگاه شدند. سرانجام، واقعه‌ی مورد بحث، برای نخستین بار به کتاب‌های مهمی مثل: مونس الحزین<sup>۱</sup>، تاریخ قم<sup>۲</sup>، نجم الثاقب<sup>۳</sup>، کلمه‌ی طیبه<sup>۴</sup>، جنة المأواه<sup>۵</sup> و... راه یافت و ماندگار شد.

به هر حال، ماجرا از زمانی آغاز شد که حدود نیمه شب سه‌شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۹۳ هجری قمری عده‌ای به خانه‌ی حسن بن مُثله جمکرانی رفتند و او را از خواب بیدار کردند.

شیخ حسن بن مُثله جمکرانی، مردی با تقوا و نیکوکار بود که به امام زمان علیه السلام عشق می‌ورزید. او روز شانزدهم ماه مبارک رمضان را با روزه و عبادت به پایان برد و بخشی از شب هفدهم را نیز با نماز، عبادت، تلاوت قرآن و نیایش سپری کرد. سپس با قلبی سرشار از معنویت، به بستر رفت تا پس از چند ساعت استراحت، بار دیگر برای سحر از خواب برخیزد.

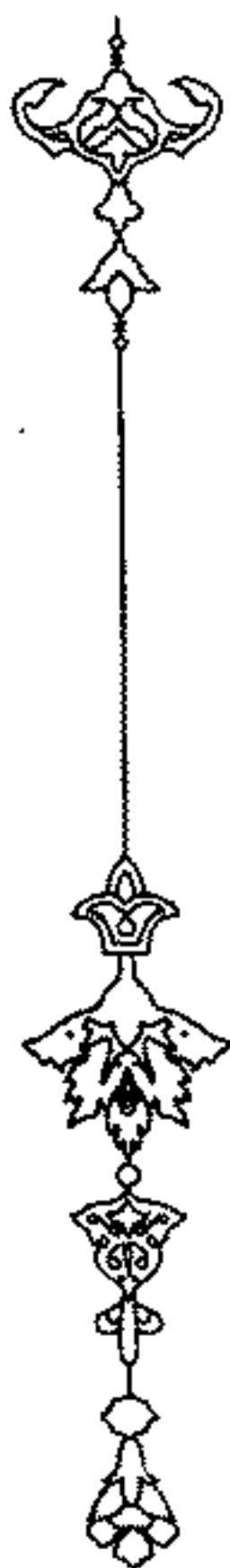
شب از نیمه گذشته بود و شیخ حسن بن مُثله کاملاً در خواب بود که ناگهان احساس کرد در خانه به صدا درآمده است. حسن بن مُثله ابتدا گمان کرد خواب می‌بیند؛ اما هنگامی که به خودش و اطرافش نگاه کرد و هوشیار شد، احساس کرد کاملاً بیدار شده است، ولی باز هم کوبیده شدن در می‌آید و کسانی او را به اسم صدا می‌کنند.

هنگامی که حسن بن مُثله به دقت به صداهایی که از پشت در می‌آمد گوش داد، سخنانی شنید که خیلی حیرت‌آور بود. آن‌هایی که پشت در

۲. اثر محمدبن حسن قمی

۱. اثر شیخ صدوق

۳ و ۳ و ۵. اثر علامه محدث نوری



بودند، می‌گفتند: «ای حسن بن مثله! از خواب بیدار شو و زود از خانه بیرون بیا. امام زمان تو را خواسته و کار مهمی با تو دارد. هر چه زودتر بیا و فرمان امام را اجابت کن...»

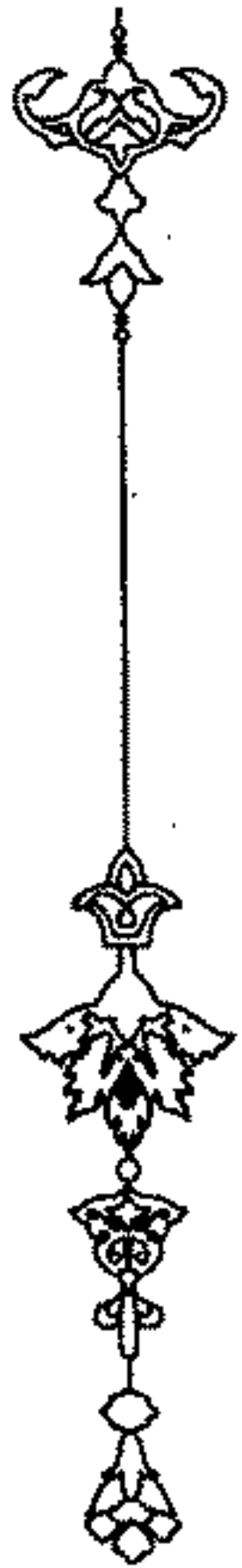
### □ پیراهن خودت را بپوش

در آن لحظه، ترس و حیرت سرپای وجود حسن بن مثله را فرا گرفته بود و نمی‌دانست چه عکس‌العملی نشان بدهد. آیا به دستور کسانی که پشت در بودند، عمل کند و یا این که منتظر بماند و ببیند سرانجام چه خواهد شد؟

لحظه‌ها پی در پی می‌گذشتند؛ هم چنان که گمان‌ها و حدس‌های مختلفی از ذهن حسن بن مثله می‌گذشت. او در آن هنگام با خود می‌گفت: «آیا واقعاً امام زمان مرا خواسته است، یا این که توطئه و شری پشت این ماجرا پنهان می‌باشد؟ شاید کسانی قصد جان مرا کرده‌اند؛ شاید دزدانی با یک دیگر متحد شده و می‌خواهند بلایی به سرم بیاورند؛ شاید جن‌ها و از ما بهتران می‌خواهند آزارم بدهند...»

بالاخره، حسن بن مثله پس از لحظاتی، احساس اطمینان کرد و در پاسخ آن‌هایی که از پشت در او را صدا می‌زدند، گفت: «صبر کنید؛ الآن می‌آیم. بگذارید لباس‌هایم را بپوشم.»

در همان حال که حسن بن مثله پاسخ می‌داد، دنبال پیراهن و شلوارش می‌گشت تا آن‌ها را بپوشد و از خانه بیرون برود. حسن بن مثله به دلیل تاریکی هوا و اضطرابی که داشت، چندان متوجه نبود پیراهن و شلوازی که می‌پوشد مال خودش است یا نه. به همین سبب، هنگامی که پیراهنی را



برداشت تا آن را بپوشد، از پشت در صدا آمد: «ای حسن بن مثله! آن پیراهن را میپوش؛ مال تو نیست.»

حسن بن مثله پیراهن را سر جایش گذاشت و شلواری برای پوشیدن برداشت. دوباره از پشت در صدا آمد: «ای حسن بن مثله! شلواری که برداشتی، مال تو نیست. آن را سر جایش بگذار و شلوار خودت را بردار.» سرانجام حسن بن مثله توانست لباس‌هایش را بپوشد و برای بیرون رفتن از خانه، آماده شود. در این لحظه، یادش آمد که باید کلید در را نیز بردارد تا بتواند آن را باز کند. در همان حال که او به سراغ کلید می‌رفت، بار دیگر از پشت در حیاط صدا آمد: «دنبال کلید مرو، در باز است.»

### □ مجلسی که در آن شب تشکیل شده بود

حسن بن مثله بدون برداشتن کلید، به طرف در حرکت کرد و دید در باز است و گروهی از بزرگان بیرون خانه منتظرش هستند. او با مشاهده‌ی آن گروه، سلام کرد. آن‌ها با گرمی و مهربانی پاسخ سلامش را دادند و گفتند: «ای حسن بن مثله! شتاب کن و هر جا ما رفتیم تو هم بیا.»

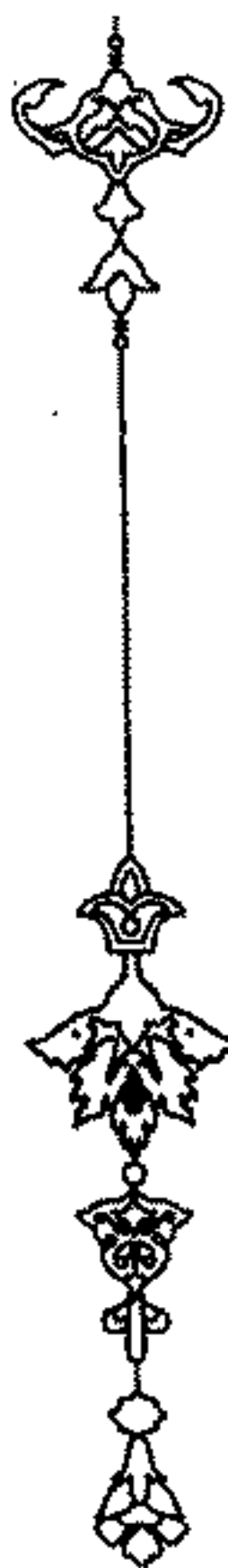
حسن بن مثله و آن گروه بعد از پیمودن مسافتی، به محل کنونی مسجد جمکران رسیدند. در آن جا مجلس با شکوهی بر پا بود. در گوشه‌ای از میدان و در زیر نور نقره‌ای ماه، تختی قرار داشت که فرش و تکیه‌گاه جالبی بر آن نهاده بودند. روی تخت، مرد جوانی که حدود سی سال داشت، با عظمت و مهابت خیره‌کننده‌ای نشسته بود و پیرمردی نیز کنارش بود. پیرمرد، کتابی در دست داشت که آن را برای آن مرد جوان می‌خواند. علاوه بر این، بیش از شصت نفر دیگر در اطراف تخت حضور داشتند و نماز

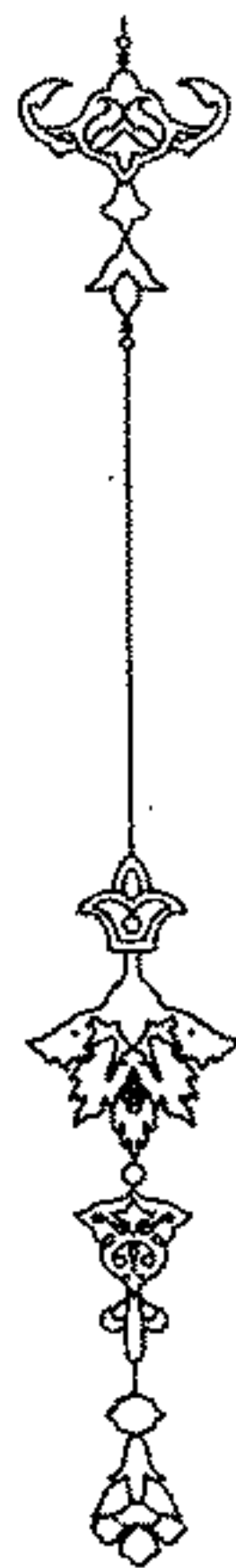
می خواندند. لباس بعضی از این مردان سفید بود و بعضی دیگر نیز لباس سبز به تن داشتند.

### □ به حسن بن مسلم چنین بگو

به حسن بن مثله گفتند: آن مرد جوان سی ساله‌ای که با شکوه و زیبایی خاصی روی تخت نشسته است، امام زمان هستند و پیرمرد نیز کسی غیر از حضرت خضر نیست. حضرت خضر دست حسن بن مثله را گرفت و او را در جایی نشانید. سپس امام زمان فرمود: «ای حسن بن مثله! چون از این جا بازگستی، نزد حسن بن مسلم برو و به او بگو چند سال است که این زمین را می‌کاوی و آباد می‌کنی؛ ولی ما تباه می‌کنیم. اکنون پنج سال است که در این زمین به زراعت مشغول هستی و امسال نیز مثل گذشته شروع کرده‌ای. اما بدان که دیگر در این زمین اجازه‌ی فعالیت و کشاورزی نداری. گذشته از این، هر سودی که از این زمین برده‌ای، باید برگردانی تا در این جا مسجدی بنا کنند.»

امام زمان علیه السلام در ادامه‌ی سخنانش به حسن بن مثله فرمود: «ای حسن بن مثله! به حسن بن مسلم بگو که این جا زمین شریفی است و خداوند این زمین را از زمین‌های دیگر برگزیده و ممتاز و شریف کرده است. نباید دیگر در این جا کشاورزی کنی. تو این زمین را به زمین خودت افزودی و خدا نیز پسر جوانت را از تو گرفت؛ ولی عبرت نگرفتی و متوجه نشدی. اگر باز هم به تصرف این زمین ادامه دهی، به عقوبت بیشتری گرفتار می‌شوی.»



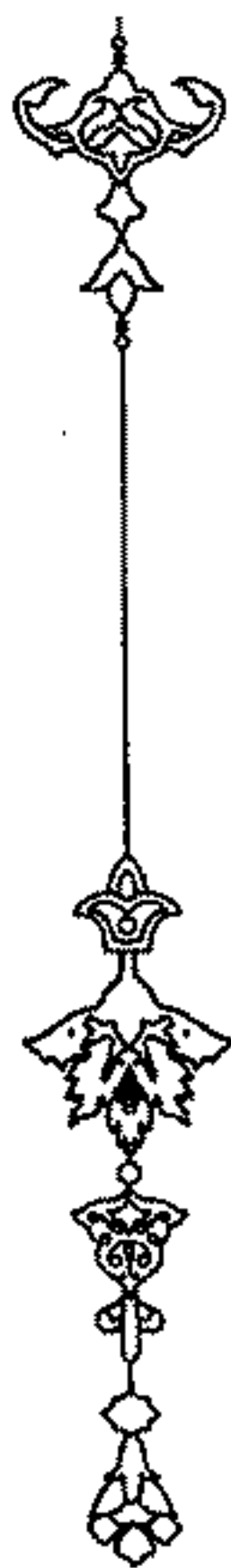


## □ به مردم و سید ابوالحسن چنین بگو

در این هنگام حسن بن مثله پرسید: «ای سرور من! چه بسا مردم و حسن بن مسلم سخن مرا نپذیرند و از من دلیل و نشانه‌ای بخواهند. پس چه نشانی به آن‌ها بدهم و چه گونه سخنم را ثابت کنم؟»

امام زمان علیه السلام فرمود: «در این جا نشانه‌ها و علامت‌هایی می‌گذاریم تا دلیلی بر راستی سخن تو باشد. تو برو و پیغام ما را برسان. نزد سید ابوالحسن نیز برو و به او بگو نزد حسن بن مسلم برود و سود چندین ساله‌ی این زمین را از او بگیرد و صرف ساختن مسجد در این مکان کند. بقیه‌ی مخارج بنای مسجد را از ملک ما که در منطقه‌ی اردهال است، تأمین نماید. نصف حاصل آن ملک را وقف این مسجد کرده‌ایم تا هر ساله سود محصولاتش را بیاورند و صرف بنای مسجد نمایند. به مردم نیز بگو به این مسجد و به این مکان تمایل نشان دهند و این جا را عزیز و گرامی بدانند. به مردم بگو چهار رکعت نماز در این مکان شریف برگزار کنند. دو رکعت نماز تحیت و دو رکعت نماز برای امام زمان. در هر رکعت نماز تحیت، یک بار سوره‌ی حمد (فاتحه) و هفت بار سوره‌ی قل هو الله احد (اخلاص) بخوانند. در رکوع و سجود نماز تحیت نیز هفت مرتبه ذکر رکوع و سجود را بگویند. نماز امام زمان را نیز بدین ترتیب برگزار کنند که بعد از نیت، سوره‌ی فاتحه را تا عبارت ایاک نعبد و ایاک نستعین بخوانند. چون به این آیه‌ی شریفه رسیدند، صدبار آن را تکرار کنند. سپس سوره‌ی فاتحه را به پایان برسانند و به خواندن سوره‌ی قل هو الله احد (اخلاص) مشغول شوند و آن را یک بار بخوانند. رکعت دوم را به همین نحو بخوانند. ذکر رکوع و سجود را در هر رکعت هفت مرتبه تکرار کنند. چون نماز به پایان رسید و



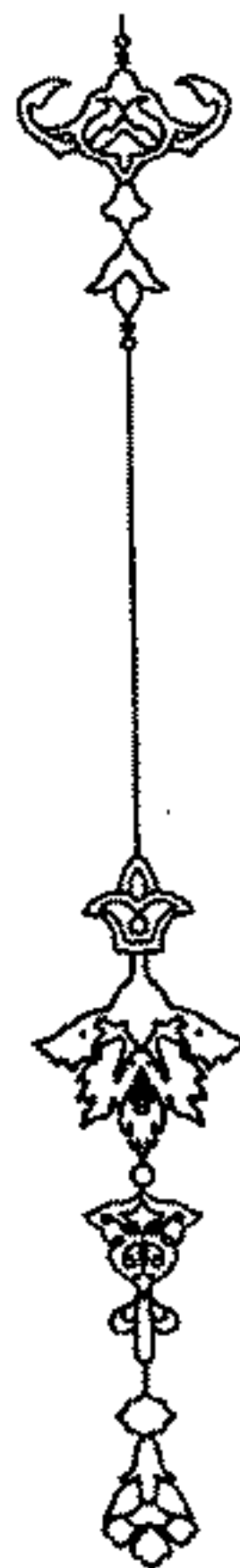


سلام داده شد، یک بار لا اله الا الله گفته شود و بعد از آن، تسبیحات حضرت فاطمه علیها السلام قرائت گردد. بعد از همهی این‌ها، به سجده بروند و در این سجده، صد مرتبه اللهم صلی علی محمد و آل محمد، گفته شود.»  
 امام زمان علیه السلام در ادامه‌ی سخن، فرمودند: «هر کس در این مکان نماز بخواند، مثل این است که در کعبه دو رکعت نماز خوانده است.»  
 پس از این سخن، امام زمان علیه السلام با اشاره به حسن بن مثله اجازه داد به خانه‌اش باز گردد.

### □ آن بُز دورنگ را بخر

حسن بن مثله به هنگام بازگشت، سخنان امام زمان علیه السلام را در ذهن مرور می‌کرد تا کاملاً به خاطر بسپارد. در ضمن با خودش می‌گفت: «بنابراین، این جا محل بنای مسجد امام زمان علیه السلام است.»  
 هنوز حسن بن مثله بیش از چند گام برنداشته بود که امام زمان علیه السلام او را صدا زد و فرمود: «در میان گله‌ای که نام چوپانش جعفر کاشانی است، بُز پر مو و دو رنگی وجود دارد. نزد جعفر کاشانی برو و آن بز را از او بخر. اگر مردم روستا بهای بز را نپرداختند، از مال خودت بهای آن را بپرداز. فردا شب که شب چهارشنبه است، بُز را به همین جا بیاور و آن را ذبح کن. روز چهارشنبه نیز گوشت بُز را میان بیماران و کسانی که مشکلی دارند تقسیم کن. هر بیماری که از گوشت آن بُز بخورد، خداوند بیماری او را شفا خواهد داد.»

در این هنگام، حسن بن مثله گمان کرد امام زمان علیه السلام سخن و دستور دیگری ندارد؛ بنابراین، راه منزلش را در پیش گرفت. اما بار دیگر امام او را



فراخواند و فرمود: «ما هفتاد و یا هفت روز در این محل اقامت خواهیم کرد. اگر هفت روز بمانیم، تا بیست و سوم همین ماه که شب قدر است، در این جا هستیم؛ ولی اگر هفتاد روز بمانیم، تا شب بیست و پنجم ذی‌قعدة الحرام که روز بزرگ و مبارکی است در این جا خواهیم بود.»

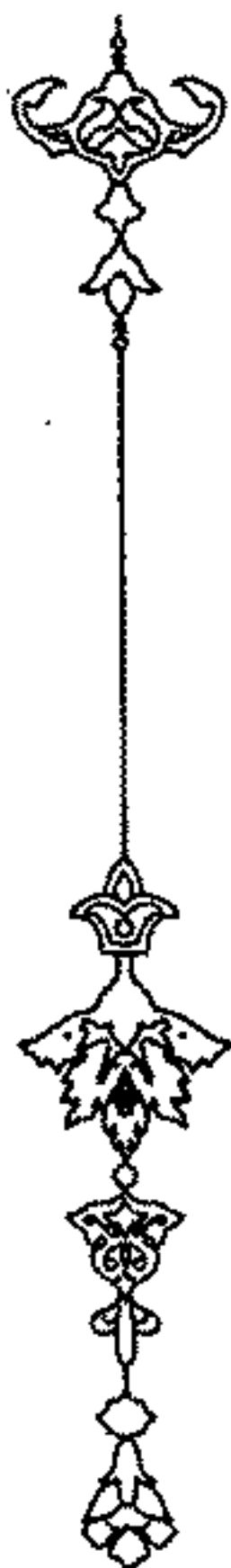
### □ من از شدت شوق و بهت خوابم نبرد

حسن بن مثله در حالی که آمیخته با بهت و شوق بود، به خانه‌اش بازگشت. هنوز تا سحر زمان زیادی باقی مانده بود و او می‌توانست بار دیگر به بستر برود و استراحت کند؛ ولی با آن بهت و شوقی که داشت هرگز نمی‌توانست بخوابد. بنابراین، شب را با بیداری به سحر و سپس به صبح رساند. بعد از نماز صبح، دیگر طاقت نیاورد و نزد شخصی به نام علی بن منذر که با او رابطه‌ی دوستی داشت، رفت تا آن چه را دیشب برایش اتفاق افتاده بود، شرح دهد.

هنگامی که حسن بن مثله در خانه‌ی علی بن منذر را به صدا درآورد، علی بن منذر با خود گفت: «در این موقع صبح چه کسی با من کار دارد؟»  
علی بن منذر به سوی در حیاط حرکت کرد و هنگامی که به آن نزدیک شد گفت: «کیستی؟»

از آن سوی در صدا آمد: «حسن بن مثله هستم. در را باز کن.»

تعجب علی بن منذر بیشتر شد؛ چون می‌دانست حسن بن مثله کسی نیست که برای مسایل و موضوع‌هایی کم اهمیت در چنین موقعی به در خانه‌ی او برود. علی بن منذر که می‌خواست هر چه زودتر از ماجرا آگاه شود، در همان حال که در را باز می‌کرد، به حسن بن مثله گفت: «سلام علیکم؛



خیر است انشاء الله...»

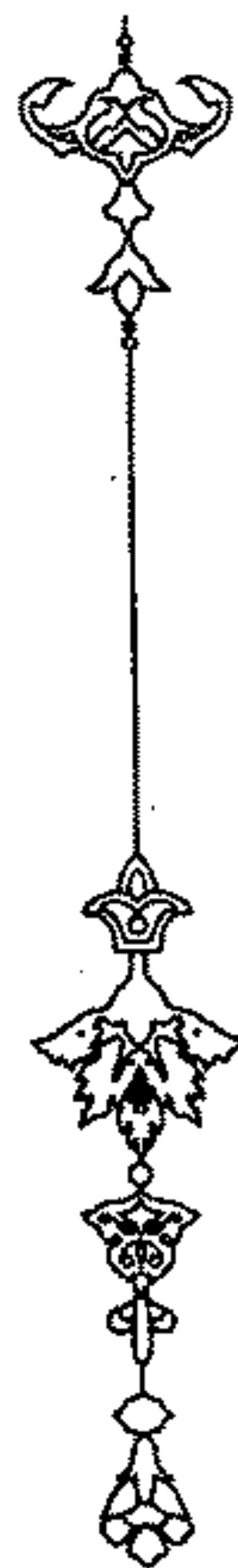
حسن بن مثله پاسخ سلام او را داد و گفت: «آری؛ خیر است ان شاء الله دیشب واقعه‌ی مهمی برایم اتفاق افتاد که با خودم گفتم هر چه زودتر آن را با تو در میان بگذارم.»

بدین ترتیب، حسن بن مثله و علی بن منذر از همان جا با هم مشغول گفت و گو شدند. در همان حال که حسن بن مثله با شوق و شوری آمیخته با حیرت از حادثه‌ی شب گذشته سخن می‌گفت، علی بن منذر نیز سرا پا گوش شده بود و سخنان او را به دقت به ذهن می‌سپرد و از توفیقی که نصیب دوستش شده بود، شادمانی می‌کرد.

بعد از آن که حسن بن مثله ماجرای را که شب گذشته برایش پیش آمده بود، به طور کامل تعریف کرد و از نشانه‌هایی که امام زمان فرموده بود، سخن گفت، هر دو با هم به سوی محلی که حسن بن مثله را شب پیش به آن جا برده بودند، حرکت کردند.

حسن بن مثله و علی بن منذر در آن محل زنجیرها و میخ‌هایی مشاهده کردند که به طور کامل، محدوده‌ی مسجد را نشان می‌داد. در این هنگام، حسن بن مثله گفت: «به خدا سوگند، علامت‌ها و نشانه‌هایی که امام زمان علیه السلام فرموده است، همین زنجیرها و میخ‌ها هستند.»

در این هنگام حسن بن مثله بار دیگر آن چه را که دیشب در محل مذکور مشاهده کرده بود، کاملاً شرح داد و جایگاه تخت امام زمان و محل نشستن حضرت خضر و... را با اشاره‌ی دست به علی بن منذر نشان داد. بعد از آن که حسن بن مثله و علی بن منذر، محل را به دقت بررسی کردند، باز گشتند.



## □ همه‌ی ما منتظرت بودیم

حسن بن مثله مستقیماً از آن جا به قم رفت تا طبق فرمان امام زمان علیه السلام، سید ابوالحسن رضا را در جریان ماجرا بگذارد و پیغام امام را به او برساند. هنگامی که حسن بن مثله و علی بن منذر به خانه‌ی سید ابوالحسن نزدیک شدند، خدمتکاران و نزدیکان او را مشاهده کردند که به حال انتظار جلوی خانه‌اش ایستاده‌اند. خدمتکاران و نزدیکان سید ابوالحسن با دیدن حسن بن مثله و علی بن منذر، به طرف آن‌ها رفتند و گفتند: «حسن بن مثله کدام یک از شما دو نفر می‌باشد؟»

حسن بن مثله خودش را معرفی کرد و گفت: «من حسن بن مثله هستم.»

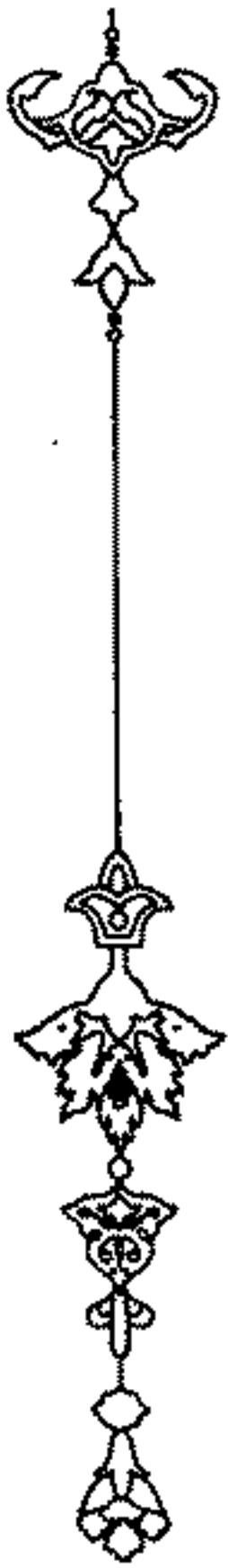
پرسیدند: «تو جمکرانی هستی؟»

حسن بن مثله پاسخ داد: «آری، من حسن بن مثله جمکرانی هستم.» خدمتکاران و یاران سید ابوالحسن رضا، شادمان شدند و ضمن احوال‌پرسی از حسن بن مثله به او گفتند: «سید ابوالحسن از صبح زود تا کنون منتظر تو می‌باشد. ما نمی‌دانیم چه شده است که او از سحرگاه امروز، حال تو را می‌پرسد. سید ابوالحسن به ما گفته است همین امروز شخصی به نام حسن بن مثله جمکرانی به این جا خواهد آمد. ما نیز دو-سه ساعتی است که در بیرون خانه منتظریم تا به محض دیدنت، تو را نزد سید ابوالحسن راهنمایی کنیم.»

## □ من در خواب دیدم و تو در بیداری

هنگامی که حسن بن مثله جمکرانی نزد سید ابوالحسن رفت،





احوال‌پرسی گرم و پر شوری با هم کردند. سید ابوالحسن با احترام کامل، حسن بن مثله را کنار خود نشاند. هنوز حسن بن مثله چیزی از وقایع شب گذشته نگفته بود که سید ابوالحسن شروع به صحبت کرد و گفت: «ای حسن بن مثله! دیشب خواب عجیبی دیدم. در عالم خواب، شخصی به من گفت: فردا شخصی به نام حسن بن مثله جمکرانی به خانه‌ات خواهد آمد و موضوعی را با تو مطرح خواهد کرد. آن چه او گفت، حتماً باور کن و بدان که سخن او راست است. هر سخنی که او گفت، سخن من است و باید به آن عمل کنی. بعد از دیدن این خواب، فوراً بیدار شده و در انتظار تو نشسته‌ام.»

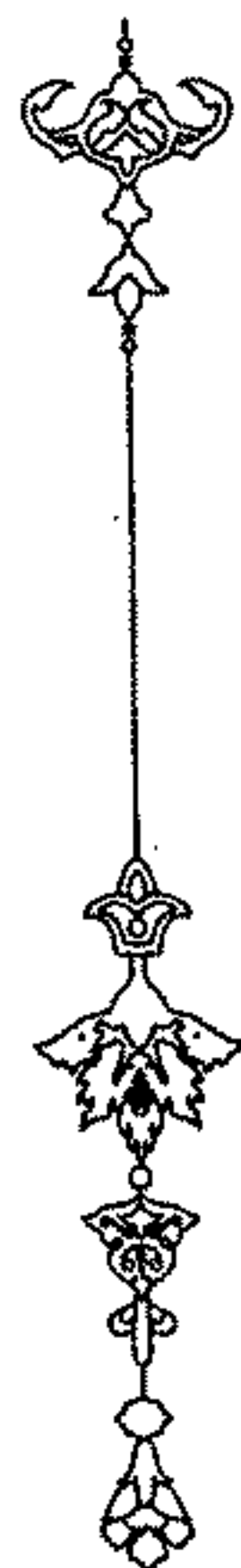
بعد از آن که سخن ابوالحسن تمام شد، حسن بن مثله شروع به صحبت کرد و ماجرای را که شب گذشته برایش اتفاق افتاده بود، به طور مشروح برای سید ابوالحسن تعریف کرد و پیغام امام زمان را نیز به او رساند. بدین ترتیب، معلوم شد بین خواب سید ابوالحسن و وقایعی که برای حسن بن مثله اتفاق افتاده است، ارتباط کاملی وجود دارد.

### □ تاکنون چنین بزی ندیده‌ام

سید ابوالحسن پس از آگاه شدن از ماجرا، به خدمتکارانش دستور داد تا فوراً اسب‌هایی را زین کرده، برای حرکت به سوی روستای جمکران آماده نمایند.

پس از آن که اسب‌ها آماده شدند، سید ابوالحسن، حسن بن مثله و عده‌ای دیگر، بر آن‌ها سوار شده و رهسپار جمکران گشتند.

هنگامی که این گروه نزدیک ده جمکران رسیدند، به گله‌ای برخورد کردند. چوپان این گله، همان جعفر کاشانی بود. حسن بن مثله با دیدن



گله‌ی جعفر کاشانی، پیاده شد و به طرف گله رفت تا موضوع بُزی را که امام زمان علیه السلام نشانی آن را داده بود، با جعفر کاشانی در میان بگذارد. هنوز حسن بن مثله کاملاً به گله نزدیک نشده بود که بُزی دو رنگ و پر مو، از عقب گله جدا شد و خودش را به حسن بن مثله رساند. او دستی برگردن بز نهاد و سپس موضوع را به جعفر کاشانی بازگو کرد. جعفر کاشانی که همه‌ی گوسفندها و بزهای گله‌اش را می‌شناخت، با حیرت به حسن بن مثله گفت: «به خدا سوگند من تا امروز چنین بزى در میان گلهام ندیده‌ام و یقین دارم این بز تا امروز در گله‌ی من نبوده است. امروز صبح من این بز را در میان گله دیدم و هر کاری کردم، نتوانستم این حیوان را بگیرم. اکنون که خودش نزد تو آمده است، در راستی و درستی سخن تو هیچ تردیدی وجود ندارد.»

در همان مکانی که امام زمان علیه السلام دستور داده بود، ذبح شد و گوشتش بین بیماران تقسیم گردید. هر بیماری که از گوشت آن بز خورد، بیماری‌اش به طور کامل بر طرف شد و سلامتی خود را باز یافت. در همان ساعتی که سید ابوالحسن و حسن بن مثله و دیگران به محل بنای مسجد جمکران رسیدند، سید ابوالحسن کسی را فرستاد تا حسن بن مسلم را بیاورند. هنگامی که حسن بن مسلم به این جمع پیوست، ماجرای را که پیش آمده بود، به او گفتند و سود و منافی را که از زمین مسجد جمکران به دست آورده بود، طلب کردند. حسن بن مسلم تسویه حساب کرد و وجوه مورد نظر را باز پس داد تا با آن، مسجد جمکران را بنا کنند. بدین ترتیب، در همان روز کار ساختن مسجد شروع شد.



## □ زنجیرهای شفا بخش

همه‌ی زنجیرها و میخ‌هایی که به عنوان نشانه از شب گذشته در محل بنای مسجد جمکران باقی مانده بود جمع‌آوری شد و به خانه‌ی سید ابوالحسن انتقال یافت. سید ابوالحسن، این زنجیرها و میخ‌ها را در صندوق نهاد تا کاملاً محفوظ بماند. زنجیرها و میخ‌ها تا مدت‌ها در خانه‌ی سید ابوالحسن بود و هر کس بیمار می‌شد، به خانه‌ی سید ابوالحسن می‌رفت و خودش را به آن زنجیرها و میخ‌ها می‌مالید تا شفا یابد. خداوند نیز به برکت همین میخ‌ها و زنجیرها، بیماران مربوطه را شفا می‌داد. این وضع تا زمان فوت سید ابوالحسن ادامه داشت.

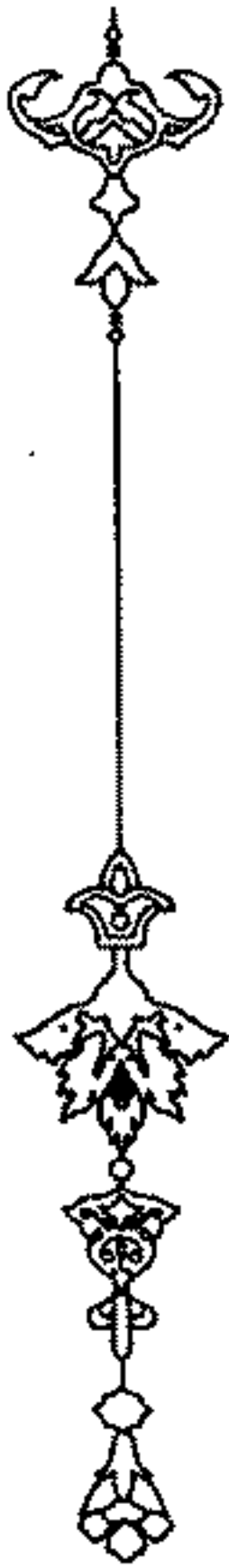
مدتی پس از فوت سید ابوالحسن، یکی از فرزندان او بیمار شد. طبق معمول، خانواده‌ی سید ابوالحسن به سراغ صندوقی که زنجیرها و میخ‌ها در آن نگهداری می‌شد، رفتند تا زنجیرها را به بدن بیمار بمالند و شفا بگیرند. چون در صندوق را باز کردند، اثری از آن زنجیرها نیافتند.

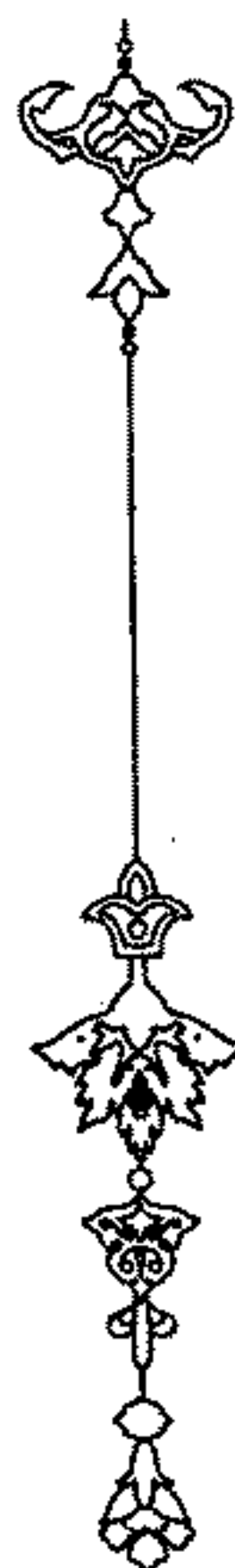
## □ خفته بودم شبی به کلبه‌ی خویش

تاکنون درباره‌ی اهمیت و عظمت مسجد مقدس جمکران و هم چنین درباره‌ی آثار مفید معنوی و غیر معنوی آن اشعار فراوانی سروده شده است. حتی در باره‌ی چگونگی بنای این مسجد نیز اشعاری سروده‌اند. به عنوان مثال، مرحوم محمود تندی (شیوا) تاریخچه‌ی بنای مسجد مقدس جمکران را به نظم بیان کرده است که خواندنی می‌باشد:

بعد حمد خدای جن و ملک

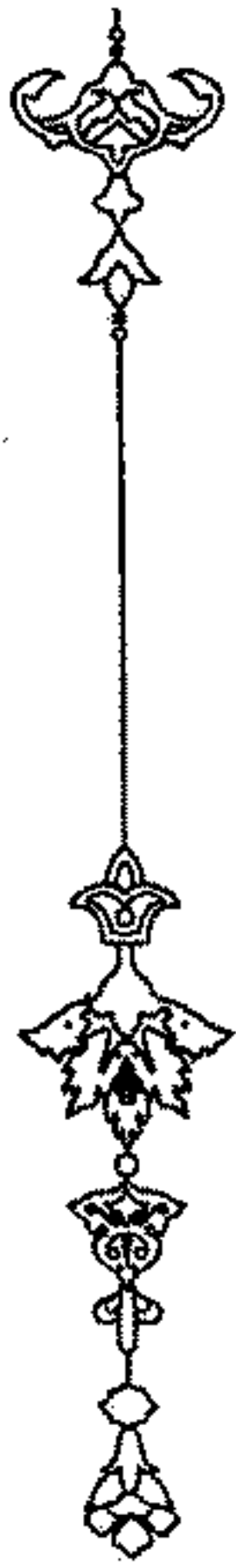
آفریننده‌ی سما و سمک





بشنو این حکایت مشهور  
 که به تاریخ قم بود مسطور  
 بود مردی بزرگ و دانایی  
 زاهدی صالحی نکو رای  
 قدس و تقوای بیکران بودش  
 مسقط الرأس، جمکران بودش  
 همچو افعال خود به نام حسن  
 عاقل و زیرک و فهیم و فطن  
 این چنین گوید آن که بی تشویش  
 خفته بودم شبی به کلبه‌ی خویش  
 نیمی از شب گذشته یا کمتر  
 که گروهی زدند حلقه به در  
 تا از آن خفتگی به پای شدم  
 هم‌چنان، تا در سرای شدم  
 دیدم آن جا گروهی از مردم  
 مرا بانگ می‌زدند که قم!  
 خود تو را خوانده حجّت معبود  
 هادی دهر، مهدی موعود  
 این سخن چون مرا رسید به سمع  
 به سماع آمدم میانه‌ی جمع





شدم از بس که خوش دل و خرم  
 تنگ شد بر نشاط من عالم  
 گفتم ای قوم مهلتی بر من  
 تا بپوشم قمیص<sup>۱</sup> خویش به تن  
 رفتم آن سان که سوی سیم حریص  
 دست بردم چنین به سوی قمیص  
 خود رسیدم به گوش این سخنا  
 که به بر کن قمیص خویشتنا  
 زان سبب کان قمیص، آن تو نیست  
 چشم بر مال دیگریت ز چیست  
 پس قمیصی ز خویش بگرفتم  
 راه طاعت به پیش بگرفتم  
 خواستم تا ازار<sup>۲</sup> در پوشم  
 کامد این بانگ نغز بر گوشم  
 کای تو اندر طریق ما سالک  
 لَئِیسَ دَامِئِنِکَ خُدَسْرَ اَوِیْلَکَ<sup>۳</sup>  
 پس نمودم ازار خویش به پای  
 چابک و چست خواستم از جای  
 بستم از بهر طاعتش چه کمر  
 آمدم تا همی گشایم در

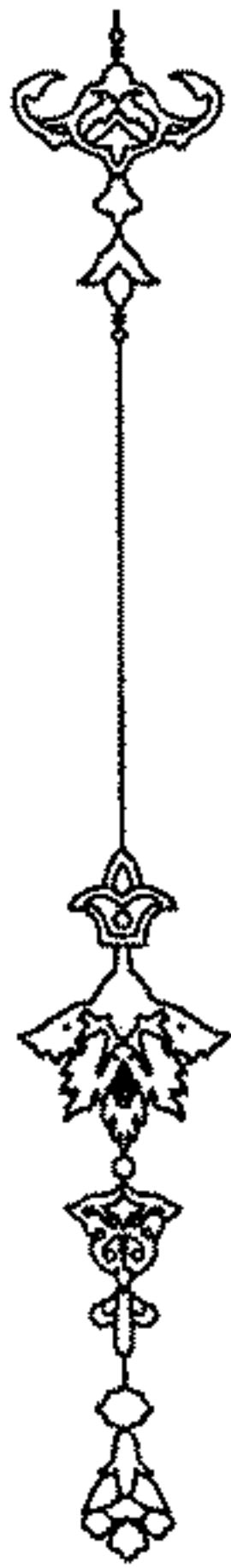
۲. شلوار

۱. پیراهن

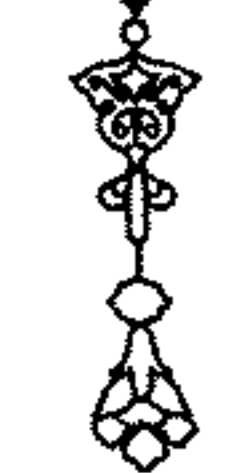
۳. این لباس از تو نیست، ازار خود را بپوش.



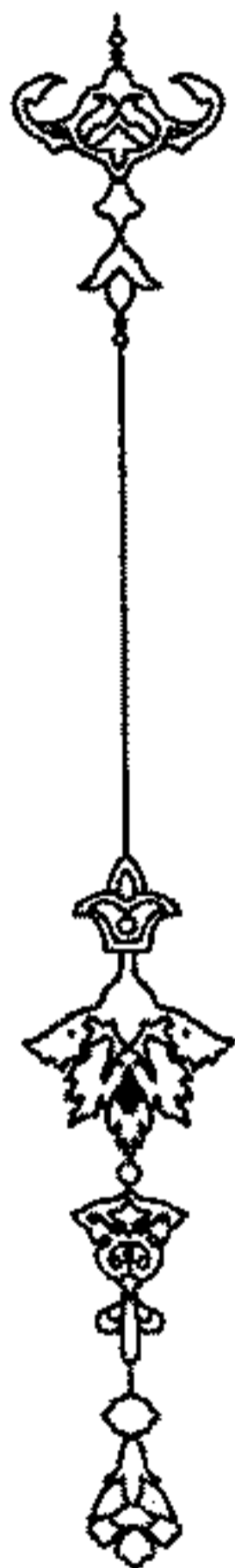
که سرورش دگر به استعجاب  
 گفت ماییم فاتح الأبواب  
 خود نهان بود صاحب آواز  
 لیک در را به روی دیدم باز  
 زین عجب صبر و تاب توشم رفت  
 الله الله که عقل و هوشم رفت  
 چشم شد خیره عقل شد گمراه  
 عجباً لا إله الا الله  
 گفتم این خواب یا به بیداری است  
 عین مستی است یا به هشیاری است  
 الغرض تا برون خانه شدم  
 با رسولان شه روانه شدم  
 تا رسیدم به جایگاه نشان  
 که بُود مسجد امام زمان  
 دیدم اندر مکان دل جویی  
 که به پایست تخت نیکویی  
 گستریده به تخت از اطلس  
 پرنیان‌ها و دیبهبی املس  
 نوجوانی نشسته بر کرسی  
 که ز عمرش فزون نرفته ز سی  
 پیری آن جا نشسته هم چون شمع  
 همچو پروانه گرد او یک جمع



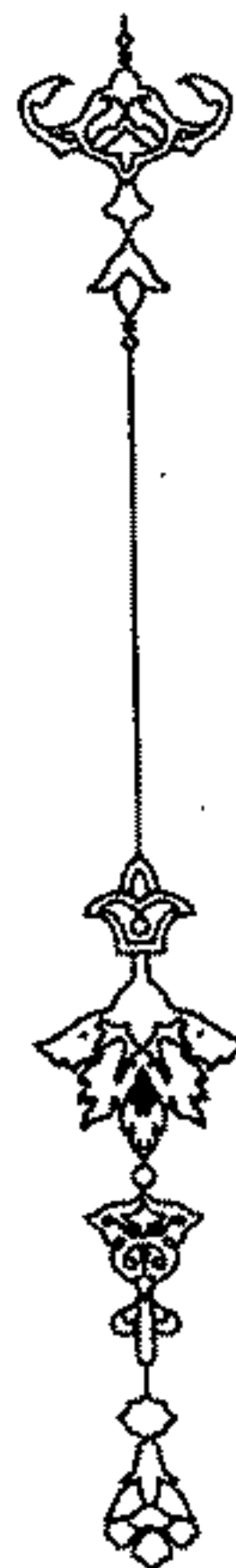
بُد کتابی به دست پیر کهن  
 خواند بر آن جوان به صورت حسن  
 آن جوان بُد امام جنّ و بشر  
 نیز آن پیر خضر پیغمبر  
 بیش از شصت تن در آن مسکن  
 اقتدا کرده بر امام زمن  
 همه با جامه‌های سبز و سفید  
 همه در ذکر حق بگفت و شنید  
 پیر بنشانند چون مرا ز قیام  
 بعد از آنم به نام خواند امام  
 که برو این سخن نمای بیان  
 بر حسن پور مسلم بن فلان  
 که تو تا کی در این شریف مکان  
 هی عمارت کنی و ما ویران  
 چند سالست تا به کشت و به زرع  
 می‌بری نفع وی ز اصل و ز فرع  
 باز، داری سر عمارت او  
 رخصت نیست زین طریق میو  
 بلکه هر سود برده از این جا  
 صرف مسجد نماز ز روی رضا  
 کاین زمین را خدای جن و بشر  
 برگزید از اراضی دیگری



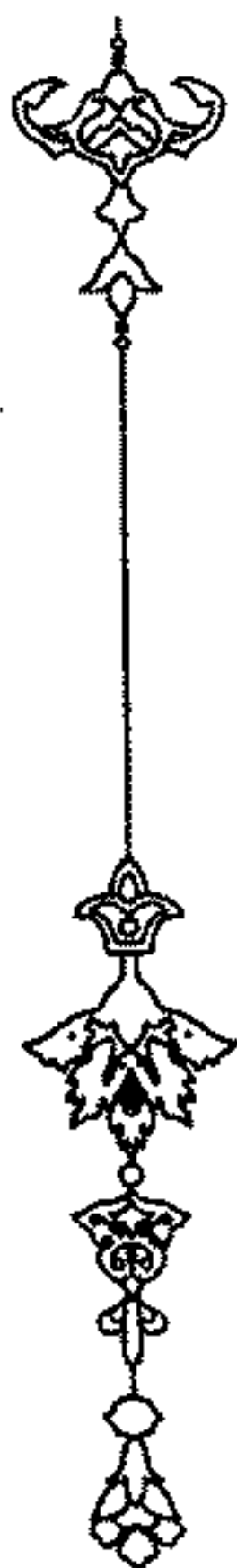
هم بگو از چه می‌نمای کشت  
 نه پشیمان شوی ز کرده‌ی زشت  
 بهر تنبیه تو دوپور جوان  
 از تو بگرفت قادر سبحان  
 گر نه تنبیه گردی از رفتار  
 می‌رسد بیش از این به تو آزار  
 پس بگو آن کسان که دیندارند  
 این زمین را شریف بشمارند  
 جمله آهنگ صدق و ساز کنند  
 چار رکعت در او نماز کنند  
 گویی آن کس به نزد رب و دود  
 در بیت الحرام برده سجود  
 گفت از بعد طی این سخنا  
 رو بگو به سید ابوالحسن  
 تا که برخیزد او قوی خاطر  
 مرد مذکور را کند حاضر  
 سودهایی که زین زمین برده  
 آن چه را باقی است و نا خورده  
 زوستاند دهد به دیگر کس  
 صرف مسجد کند تمامت و بس  
 ما باشیم اندر این جا شاد  
 مدت هفت روز یا هفتاد



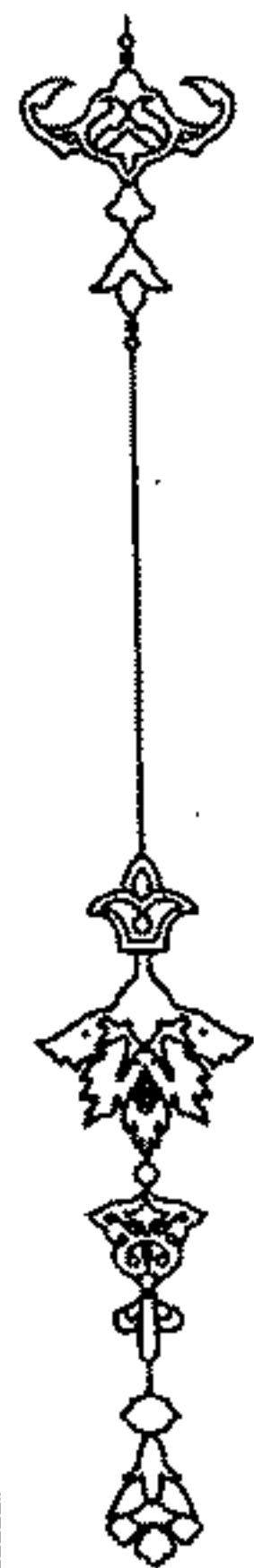
نیمه‌ای از رهق نمودم وقف  
 تا وجوهش شود به مسجد صرف  
 گفتمش سیدی و مؤلایی  
 گرچه ناگفته خویش دانایی  
 به که در صدق قولم از این سر  
 می نمودی علامتی ظاهر  
 گفت از بهر صدق قول تو من  
 می گذارم علامتی روشن  
 تا دل و خاطر تو شاد کنند  
 همه بر قولت اعتماد کنند  
 سخن شاه چون به پایان شد  
 رخصت او مرا نمایان شد  
 چون که رجعت نمودم از بر شاه  
 باز خواندند مرا از راه  
 که برو صبح تا بر جعفر  
 جعفر کاشی آن نکو اختر  
 که بزی هست در فصیله‌ی او  
 هم چنان نغز و دلکش و نیکو  
 رنگ مویش سفید و هم سیه است  
 این چه لؤلؤ و آن دگر شبه است  
 هفت او را علامت است بر  
 سه به یک سوی و چارسوی دگر



چون که بزر را خریدیش به بها  
 خون وی را بریز در این جا  
 گوشتش را بده بهر بیمار  
 که شفا اندر او بُود ناچار  
 شاه بامن چه کرد طی سخن  
 رخصتم داد بهر باز شدن  
 از بر شه شدم به خانه‌ی خویش  
 تا سحرگاه جمله در تشویش  
 طارم نیلگون چه بار دیگر  
 چادر قیر گون کشید از سر  
 مهر رخشان چو سر زداز افلاک  
 جستم از جای و آمدم چالاک  
 تا به نزد علی بن منذر  
 شرح احوال گفتمش یک سر  
 چون سراسر ز من شنید سخن  
 گفت باید شدن در آن مسکن  
 هر دو تن به اتفاق یک دیگر  
 آن مکان را شدند راه سپر  
 تا رسیدیم اندر آن ماوا  
 که شبش دیدم آن چنان زیبا  
 خورد آن گه علی بسی سوگند  
 به کسی کافرید پست و بلند

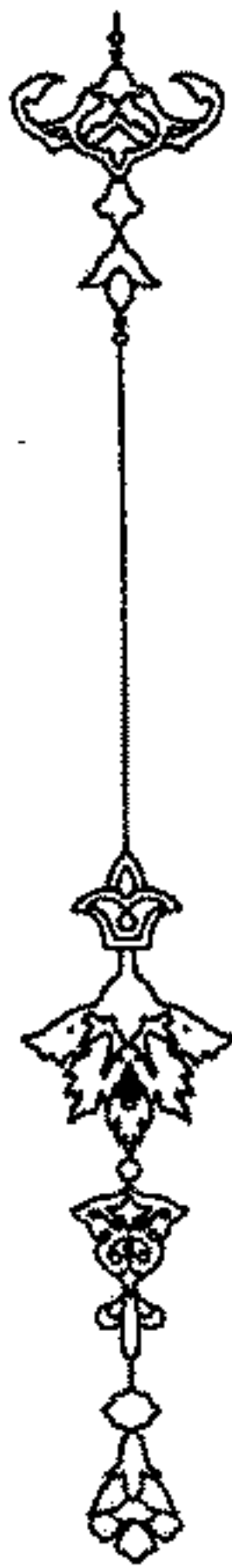


کان علایم که گفته بود امام  
 اندر این جای ظاهر است تمام  
 غل<sup>۱</sup> و مسمار<sup>۲</sup>ها که هست عیان  
 خود نشان است از امام زمان  
 پس شدم زان مکان چو باد زمان  
 در بر سید ابوالحسن پویان  
 می‌دویدم به چابکی چون باد  
 تا رسیدم به خانه‌اش دل شاد  
 آن چه بودش عیان ز خیل و خدم  
 خواستندی مرا ز پیش قدم  
 کز سحر گاه دیده‌ی آقا  
 هست در راه انتظار شما  
 تا شدم در درون خانه چو باد  
 دیدم آن جا نشسته خرم و شاد  
 گفت او چون ز من شنید سلام  
 که علیک السلام و الاکرام  
 دیده بگشود مر مرا بشناخت  
 آن گهم در جوار خود بنشانند  
 من نکرده هنوز عنوانی  
 گفت برگو، هر آن چه می‌دانی



زآن که من نیز خفته بودم دوش  
 کاین سروش آمدم همی بر گوش  
 که رسولی ز مات آید پیش  
 سخن او زماست بی کم و بیش  
 سخنش زنگ غم ز دل بزدود  
 عجبم بر عجب همی افزود  
 مختصر جمله ز اول و آخر  
 شرح احوال گفتمش یک سر  
 پس بفرمود تا بس و رو سرور  
 بر نهادند زین، به کوهی بور  
 همه در خدمتش سوار شدیم  
 رو به دان جای رهسپار شدیم  
 چون که قدری ز راه پیمودیم  
 پس به امید دیده بگشودیم  
 بود جعفر فسیله‌اش در پیش  
 اندر او خیل برّه و بز و میش  
 بود آن بز قفای<sup>۱</sup> جمله عیان  
 چون مرا دید شد به پیش دوان  
 گفتم این را، بها چه مقدار است  
 که به جان قیمتش سزاوار است



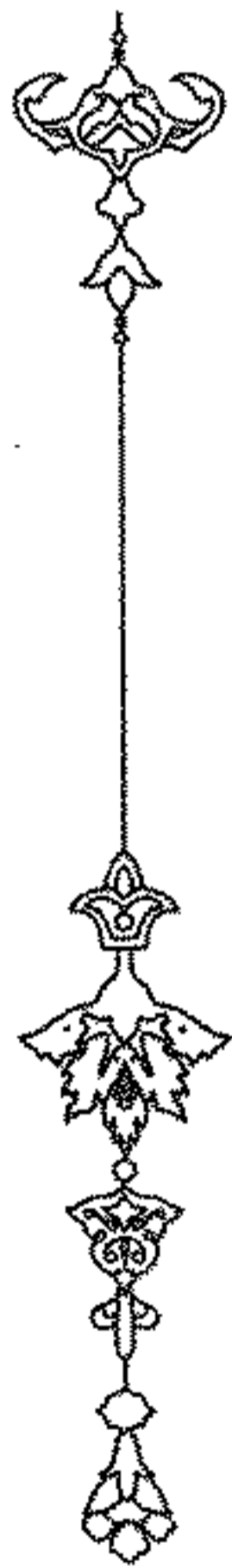


گفت باالله که در فسیله‌ی ما  
 تا به امروز این نبد پیدا  
 چون ز کیفیتش نه آگام  
 نیز از تو بها نمی‌خواهم  
 الغرض زان مکان شدیم چو باد  
 تا رسیدیم به خانه‌اش دل شاد  
 پس بفرمود میر با تمکین  
 تا گرفتند انتفاع زمین  
 از وجوه رهق هم آوردند  
 مسجد عالی‌ای بنا کردند  
 کشته شد بز در آن شریف مکان  
 شد به هر درد گوشتش درمان  
 سید آن گاه بُرد بی تشویش  
 غل و مسمارها به خانه‌ی خویش  
 هر که بیمار بود و زار و نحیف  
 از الم لاغر و نزار و ضعیف  
 خویش را چون به آن سلاسل برد  
 زان سلاسل شفای عاجل برد  
 بود، تا سید ابوالحسن ز جهان  
 رفت و زنجیر و میخ شد پنهان  
 زان غل و میخ بعد از آن دیگر  
 گفتی از وی کسی نیافت اثر...



## □ مسجد جمکران در مسیر توسعه

مسجد جمکران از زمان تأسیس تاکنون بارها مورد تعمیر و توسعه قرار گرفته است. این مسجد در زمان شیخ صدوق، بازسازی دوباره شده و در زمان فرمان‌روایان سلسله‌ی صفویه نیز چند مرتبه تعمیر و نوسازی شد. در سال ۱۱۵۸ هجری شخصی به نام علی اکبر جمکرانی، این مسجد را تعمیر کرد. بعداً حاج علی قلی جمکرانی و آن‌گاه میرزا علی اصغرخان اتابک نیز تعمیرات و توسعه‌هایی در جمکران انجام دادند. در زمان آیت الله حائری، شیخ محمدتقی بافقی تلاش‌هایی در امر تعمیر مسجد جمکران به عمل آورد. بعد از آن نیز شخصی به نام حاج آقا محمد قمی به تعمیر این مسجد اقدام کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش گسترده‌ای برای توسعه‌ی مسجد جمکران آغاز شد و این مسجد و تأسیسات پیرامونی آن روز به روز توسعه یافت. هم‌اکنون نیز این مسجد مسیر توسعه را می‌پیماید و طرح‌های مهمی در این زمینه اجرا می‌شود.



## فصل دوم

### □ جمکران؛ وعده‌گاه منتظران

از همان روز نخستی که امام زمان علیه السلام فرمان بنای مسجد مقدس جمکران را صادر کرد، این مسجد وعده‌گاه عاشقان حضرت ولی‌عصر (عج) شد. در طول حدود هزار و سی سالگی که از زمان تأسیس مسجد جمکران گذشته است، میلیون‌ها انسان عاشق در این مکان مقدس زاری‌ها کرده‌اند و در خلوت خود با امام زمان علیه السلام به نجوا نشسته‌اند.

گرچه مسجد جمکران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رونق بسیار چشمگیر یافته است و هر روز (به ویژه شب‌های چهارشنبه و جمعه) مشتاقان فراوانی از راه دور و نزدیک به این مسجد می‌روند و پروانه‌وار برگرد آن می‌چرخند، ولی در قرن‌های گذشته نیز آن‌هایی که به عظمت و



اهمیت این مسجد آگاه بودند، همواره با شور و امید فراوان رهسپار جمکران می‌شدند و در خلوت این مسجد، ضمن تهذیب نفس، به یاد امام زمان اشک می‌ریختند و ظهور آن حضرت را از درگاه خداوند متعال طلب می‌کردند. خیلی از این افراد به دلیل روح پاک و قلب صاف، در این مکان مقدس موفق به رؤیت جلوه‌هایی از امام زمان علیه السلام می‌شدند. گروهی نیز گرچه موفق به این گونه دیدارها نمی‌شدند، ولی آثار مثبت حضور در جمکران را در همه‌ی ابعاد زندگی (به ویژه در تعالی معنوی خود) می‌دیدند. چه بسیار افرادی که بر اثر حضور در جمکران، از مصایب و مشکلات زندگی رهایی یافتند؛ و چه بسیار افرادی که گل امیدشان به دلیل بیماری مهلک پژمرده شده بود و امیدی به استمرار زندگی نداشتند، ولی در اثر حضور در مسجد جمکران و نیایش به درگاه خداوند، با شفاعت امام زمان علیه السلام شفا یافتند و شاد و پر نشاط به زندگی خود ادامه دادند.

خلاصه، مسجد مقدس جمکران از گذشته‌های دور تا به امروز شاهد نجواها، زاری‌ها و نیایش‌های افراد پاک و صادق بوده است؛ هم چنان که این مسجد از شفا یافتن‌ها و حل مشکلات و رفع مصایب بسیاری از عاشقان امام زمان علیه السلام نیز خاطرات شیرینی در سینه‌ی خود نهفته دارد؛ خاطرات شیرینی که ما فقط کمی از آن‌ها را می‌دانیم؛ بنابراین اگر روزگاری مسجد جمکران به سخن بیاید و زبان بگشاید، دنیایی از خاطرات شیرین بر ایمان بازگو خواهد کرد.

درباره‌ی اهمیت مسجد مقدس جمکران و کرامت‌ها و معجزات آن، مطالب و حکایت‌های فراوانی وجود دارد. در این فصل نمونه‌هایی از این مطالب و حکایت‌ها را نقل می‌کنیم.

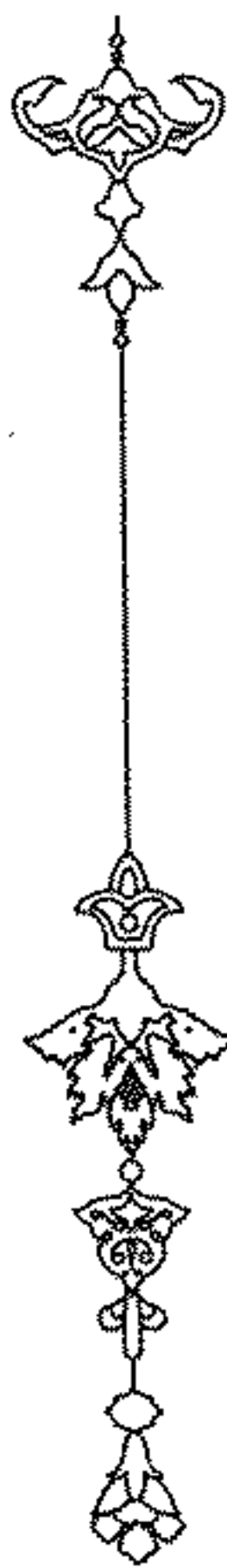
## □ آیت الله بافقی و دو یادگار باقی

مسجد جمکران و حرم حضرت معصومه علیها السلام هیچ گاه یاد و نام آیت الله حاج شیخ محمد تقی بافقی را فراموش نخواهد کرد؛ زیرا او در این دو مکان مقدس به کاری دست زد که تا ابد در تاریخ باقی خواهد ماند. بهتر است پیش از آن که دو یادگار باقی آیت الله بافقی را توضیح بدهیم، ایشان را به طور مختصر معرفی کنیم:

آیت الله بافقی در سال ۱۲۹۲ هجری قمری در شهر بافق دیده به جهان گشود. او تحصیلات دینی را در یزد آغاز کرد و سپس عازم نجف اشرف شد تا از محضر بزرگان دین، بهره‌ی بیشتر بگیرد. آیت الله بافقی نزد علمای بزرگی مثل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آیت الله سید محمد کاظم یزدی، آیت الله حاج میرزا حسین نوری (محدث نوری) و... به تحصیل ادامه داد و در کربلا نیز از محضر بزرگان استفاده کرد. آیت الله بافقی در سال ۱۳۳۷ قمری از عراق به قم بازگشت و همراه سایر علمای مشهور آن زمان، به احیای حوزه‌ی علمیه‌ی قم همت گماشت.

هنگامی که آیت الله حائری در سال ۱۳۰۱ شمسی به قم رفت و در آن جا برای احیای حوزه‌ی علمیه قم سکونت گزید، آیت الله شیخ محمد تقی بافقی از یاران نزدیک او شد و کارهای مهمی را در حوزه‌ی علمیه بر عهده گرفت.

آیت الله شیخ محمد تقی بافقی علاوه بر این که در عرصه‌ی تدریس، تبلیغ دین و تربیت طلاب فعالیت می‌کرد، با سیاست‌های ستمگرانه رضاخان نیز در افتاد. به همین دلیل، آیت الله بافقی ابتدا دستگیر و زندانی شد و پس از آن تبعید گردید. سرانجام، این عالم بزرگ و مبارز در ۱۲ مرداد



سال ۱۳۲۵ شمسی در بیمارستان فیروزآبادی شهر ری به دلیل بیماری سرطان در گذشت. پیکر پاک او را به قم انتقال دادند و در کنار مزار آیت الله حائری به خاک سپردند.

درگیری آیت الله بافقی با رضاخان یکی از مهم‌ترین وقایع زندگی این مرد بزرگ است. شب اول فروردین ماه ۱۳۰۶ شمسی بود که خانواده‌ی رضا خان بدون حجاب و با وضع زننده از تهران به قم رفتند تا لحظه‌های تحویل سال را در حرم حضرت معصومه علیها السلام سپری کنند. هنگامی که زنان خانواده‌ی رضاخان با ظاهر ناپسند و بدون حجاب به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفتند، مردم از این گستاخی ناراحت شدند. خبر ورود زنان دربار به حرم و نشستن آن‌ها در ایوان آئینه، به گوش آیت الله شیخ محمدتقی بافقی رسید. آیت الله بافقی با شنیدن این خبر، بدون آن که از قلدری رضا خان ترسی به خود راه بدهد، به خانواده‌ی او پیغام داد. «اگر شما مسلمان هستید، نباید با این وضع ناپسند در حرم مقدس حاضر شوید، و اگر مسلمان نیستید نیز حق ندارید با این وضع به حرم حضرت معصومه بروید.»

خانواده‌ی رضاخان اعتنایی به پیغام آیت الله بافقی نکردند و هم‌چنان در حرم ماندند.

آیت الله شیخ محمدتقی بافقی که از این بی‌اعتنایی آگاه شد، دستور اخراج خانواده‌ی سلطنتی را از حرم صادر کرد. در پی این واقعه، جنبش و جنبالی در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام به وجود آمد و خانواده‌ی رضاخان مجبور شدند از حرم خارج شده و به خانه‌ی تولیت آستانه‌ی مقدسه‌ی قم بروند. آن‌ها در آن خانه با رضاخان تماس گرفتند و موضوع را



گزارش دادند.

رضاخان با شنیدن این گزارش، با یک واحد زرهی و تعداد زیادی سرباز و افسر به سوی قم حرکت کرد و مستقیماً به سوی حرم حضرت معصومه علیها السلام رفت. سپس دستور داد حرم را محاصره کنند و به ضرب و شتم روحانیون پردازند. بدین ترتیب، خود رضاخان با چکمه وارد حرم مقدس حضرت معصومه علیها السلام شد و نیروهای مسلح او نیز وحشیانه به ضرب و شتم روحانیون و افراد مذهبی مشغول شدند.

در این هنگام، رضاخان دستور داد هر چه زودتر آیت الله شیخ محمدتقی بافقی را دستگیر کرده به نزدش ببرند. هنگامی که مأموران مسلح رضاخان آیت الله بافقی را نزد او بردند، دستور داد آن روحانی بزرگ را بر زمین بخوابانند و کتک بزنند. خود رضاخان نیز با لگد و چوب به جان آیت الله بافقی افتاد و ضمن دشنام‌های زشت، تا می‌توانست شرارت کرد و آن روحانی شریف را کتک زد. آیت الله بافقی از همان جا به زندانی در تهران منتقل شد و سرانجام تبعید گردید.

با فرار رضاخان از ایران (سال ۱۳۲۰ ه. ش) آیت الله بافقی از تبعید رهایی یافت و به قم بازگشت.

آیت الله شیخ محمدتقی بافقی برای مسجد جمکران نیز کاری کرد که هرگز از خاطره‌ها نمی‌رود. پیش از آیت الله بافقی، دیدار عموم مردم از مسجد جمکران، چندان رونقی نداشت؛ زیرا آن‌ها از اهمیت این مسجد چندان آگاه نبودند. فقط تعدادی از افراد خاص که با ارزش‌های معنوی مسجد جمکران آشنا بودند، شب‌ها به آن جا می‌رفتند و با خدا و امام زمان به نجوا و راز و نیاز مشغول می‌شدند.





آیت الله بافقی به منظور آگاه کردن مردم از اهمیت مسجد جمکران و هم چنین به منظور عبادت و کسب معنویت، شب‌های چهارشنبه همراه گروهی از طلاب و مؤمنان مخلص، با پای پیاده و به طور گروهی به سوی جمکران حرکت می‌کرد و تا صبح در آن جا به عبادت مشغول می‌شد. در آن زمان، هنگامی که عصر سه‌شنبه فرا می‌رسید، آیت الله بافقی و یارانش با شکوه و خلوص خاصی از محل بازار و میدان کهنه‌ی قم حرکت به سوی جمکران را آغاز می‌کردند و پس از گذشتن از کوچه‌ها و خیابان‌هایی که در مسیر قرار داشت، به طرف دروازه کاشان و مزار امامزاده علی بن جعفر می‌رفتند و با پشت سر گذاشتن باغ کرباسی، سرانجام به روستای جمکران و مسجد جمکران می‌رسیدند.

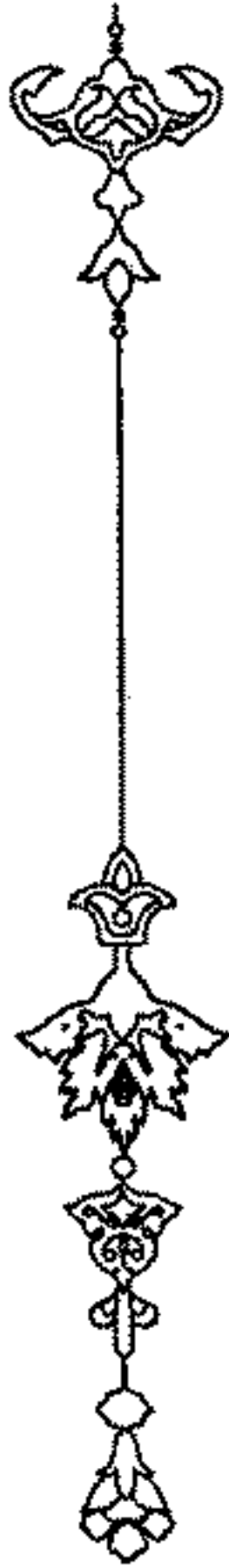
رفت و آمدهای مکرر آیت الله بافقی و یارانش سبب شد مردم به تدریج به اهمیت مسجد جمکران پی برده و به تقلید از آنها، شب‌های چهارشنبه خود را به این مکان مقدس برسانند و تا طلوع آفتاب در آن جا به عبادت مشغول شوند.

### □ عباهایی که امام زمان هدیه کرد

آیت الله حاج شیخ محمد تقی بافقی از کسانی است که موفق شد بارها خدمت امام زمان علیه السلام برسد و با آن حضرت دیدار کند. در این جا ماجرای دو دیدار از دیدارهای او با امام زمان را که در مسجد جمکران انجام گرفت، بازگو می‌کنیم:

همان طور که قبلاً اشاره کردیم، آیت الله بافقی یکی از یاران نزدیک آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری بود و از طرف این مرجع





بزرگ، مسئولیت مهمی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم بر عهده داشت. یکی از مسئولیت‌های آیت الله بافقی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، رسیدگی به امور رفاهی طلاب بود.

در یکی از سال‌ها، زمستان سختی فرا رسید؛ به طوری که طلاب به دلیل نداشتن پوشاک زمستانی، گرفتار رنج و ناراحتی شدند. به همین سبب، روزی از روزها، طلاب حوزه‌ی علمیه نزد آیت الله بافقی که مأمور تهیه لباس برای طلاب بود، رفتند و گفتند: «سرما طلاب را بسیار آزار می‌دهد. ما از شما می‌خواهیم برایمان عبا‌ی زمستانی تهیه کنید.»

آیت الله بافقی درخواست طلاب را پذیرفت و قول داد موضوع را با آیت الله العظمی حائری مطرح کند.

هنگامی که آیت الله بافقی موضوع مذکور را با آیت الله العظمی حائری مطرح کرد، ایشان پاسخ داد: «من چهار صد<sup>۱</sup> دست عبا را از کجا و چگونه تهیه کنم؟ امکاناتم تا این حد نیست.»

آیت الله بافقی گفت: «از امام زمان علیه السلام بگیرید.»

آیت الله العظمی حائری فرمود: «من برای این کار راهی ندارم.»

آیت الله بافقی گفت: «انشاء الله خودم از امام زمان عباها را می‌گیرم.»

پس از این گفت و گو، آیت الله شیخ محمدتقی بافقی در یک شب جمعه به مسجد جمکران رفت و در آن جا به نماز و نیایش مشغول شد.

صبح روز جمعه، آیت الله بافقی از مسجد جمکران بازگشت و مستقیماً نزد آیت الله العظمی حائری رفت، او پس از دیدار با آیت الله حائری گفت:

۱. در آن زمان در حوزه‌ی علمیه‌ی قم حدود چهار صد نفر تحصیل می‌کردند.



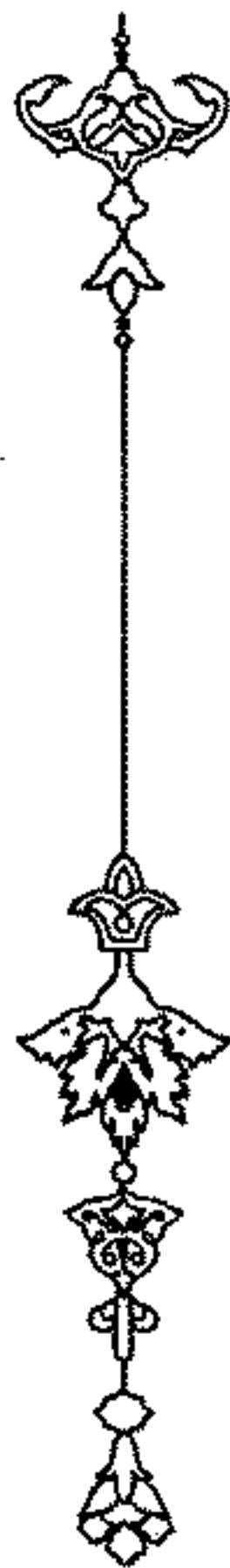
«آقا امام زمان وعده داد که شنبه چهارصد عبا مرحمت کند.»

چون شنبه فرا رسید، یکی از بازرگانان متدین، شخصاً و بدون آن که کسی از او درخواست کرده باشد، نزد آیت الله حائری و آیت الله بافقی رفت و چهارصد دست عبا زمستانی به ایشان داد تا در میان طلاب تقسیم کند.

### □ شب سرد جمکران و پذیرایی امام زمان

یکی از کسانی که هر هفته با آیت الله حاج شیخ محمدتقی بافقی به مسجد جمکران می‌رفت، سید مرتضی حسینی نام داشت. سید مرتضی که از مؤمنان و پرهیزکاران قم بود، ماجرای دیدار آیت الله بافقی با حضرت ولی عصر (عج) و بهره‌مند شدنش از یاری قائم آل محمد را به شرح زیر نقل کرده است:

مدتی بود که من و عده‌ای دیگر، شب‌های پنج شنبه همراه آیت الله بافقی به مسجد جمکران می‌رفتیم و تا صبح در آن جا به نماز و نیایش مشغول می‌شدیم. در زمستان یکی از سال‌ها، هوای قم بسیار سرد بود و پی در پی برف می‌بارید. در یکی از شب‌های این سال که مصادف با شب چهارشنبه بود، برف سنگینی بارید، به طوری که سطح خیابان‌ها را برف فرا گرفت و بسیاری از راه‌های بیرون شهر نیز بسته شد. عصر آن روز در منزل و زیر کرسی نشسته بودم که ناگهان یادم آمد شب پنج شنبه است و موقع حرکت به سوی مسجد جمکران می‌باشد. فوراً حاضر شدم تا به جمکران بروم. ولی در یک لحظه از ذهنم گذشت که آیت الله بافقی در این برف و سرما به مسجد جمکران نخواهد رفت؛ زیرا پیاده روی در این هوای

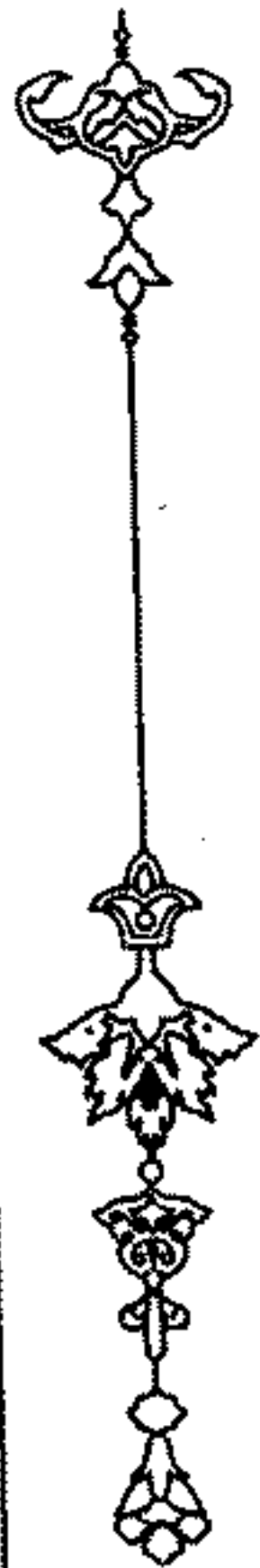


برفی و سرد، چه بسا به قیمت از دست رفتن جان تمام شود. با این حال، نتوانستم آرام بگیرم و به سوی منزل آیت الله بافقی حرکت کردم. هدفم این بود که اولاً از تصمیم آیت الله بافقی درباره‌ی رفتن و یا نرفتن به مسجد جمکران آگاه شوم و ثانیاً اگر ایشان تصمیم به حرکت گرفته‌اند، منصرفش کنم و نگذارم در آن برف و سرما به مسجد جمکران برود.

چون به منزل آیت الله بافقی رسیدم، گفتند ایشان در منزل نیست و به جایی رفته است. تقریباً یقین پیدا کردم که ایشان به سوی جمکران حرکت کرده است؛ بنابراین این با شتاب کوچه‌ها و خیابان‌ها را پشت سر گذاشتم تا به ایشان برسم و از ادامه‌ی حرکت منصرفش کنم. بعد از آن که به میدان «میر» که سر راه جمکران بود رسیدم، با اضطراب و پریشانی به این سو و آن سو نگاه کردم تا شاید آیت الله بافقی را ببینم. در همان حال که به این سو و آن سو می‌نگریستم، ناگهان متوجه شدم از یک دکان نانوايي که در گوشه‌ای از میدان بود، کسی مرا صدا می‌زند. چون نگاه کردم، دوستم را که صاحب آن نانوايي بود، مشاهده کردم. او خطاب به من گفت: «سید! دنبال چه کسی می‌گردی؟ چه می‌خواهی که این قدر آشفته و مضطرب هستی؟»

پاسخ دادم: «دنبال آیت الله بافقی می‌گردم. می‌خواهم بدانم امشب در قم می‌ماند یا می‌خواهد به جمکران برود. اگر قصد رفتن دارد، باید او را منصرف کنم؛ زیرا هوا خیلی سرد است و راه پوشیده از برف می‌باشد.»  
دوستم گفت: «دیر آمدی، آیت الله بافقی با چند نفر از طلاب از همین میدان گذشتند و به سوی جمکران رفتند.»

با شنیدن این خبر، تصمیم گرفتم با شتاب راه جمکران را در پیش



بگیرم و خودم را به آیت الله بافقی و یارانش برسانم. دوستم که چنین دید، گفت: «چرا می‌خواهی در این برف و سرما تنهایی بروی؟ راه خطرناک است و تو دیگر به آن‌ها نمی‌رسی؛ چون خیلی وقت است که از این جا گذشته‌اند، شاید الآن به مسجد رسیده باشند؛ بنابراین صلاح نیست بروی.»

سخن دوستم را گوش کردم و به منزل بازگشتم؛ ولی در تمام طول شب پریشان حال و ناراحت بودم و از این که نتوانسته بودم با آیت الله بافقی بروم افسوس می‌خوردم.

به هر حال، آن شب اصلاً به خواب نرفتم. فقط نزدیک طلوع سپیده بود که ناگهان به خواب رفتم. در عالم خواب دیدم که امام زمان (عج) به خانه‌ی ما وارد شدند و به من گفتند: «سید مرتضی! چرا ناراحت هستی؟»

پاسخ دادم: «ای سرورم! برای آیت الله حاج شیخ محمد تقی بافقی ناراحت هستم؛ زیرا شب بسیار سردی است و نمی‌دانم در این شب سرد در مسجد جمکران چه بر سر او آمده است و چگونه راه پر برف را طی کرده به آن جا رسیده است؟»

حضرت ولی عصر (عج) فرمود: «سید مرتضی! گمان می‌کنی من از حاج شیخ بافقی دورم و او را تنها گذاشته‌ام؟! همین حالا من از مسجد جمکران می‌آیم. مطمئن باش که و سایل استراحت او و همراهانش را فراهم کرده‌ام.»

در این لحظه، ناگهان از خوشحالی بیدار شدم و به خانواده‌ام موضوع خوابم را گفتم. آن‌ها نیز خوشحال شدند؛ زیرا در جریان ماجرا بودند و می‌دانستند آیت الله بافقی به مسجد جمکران رفته است و من نگران او

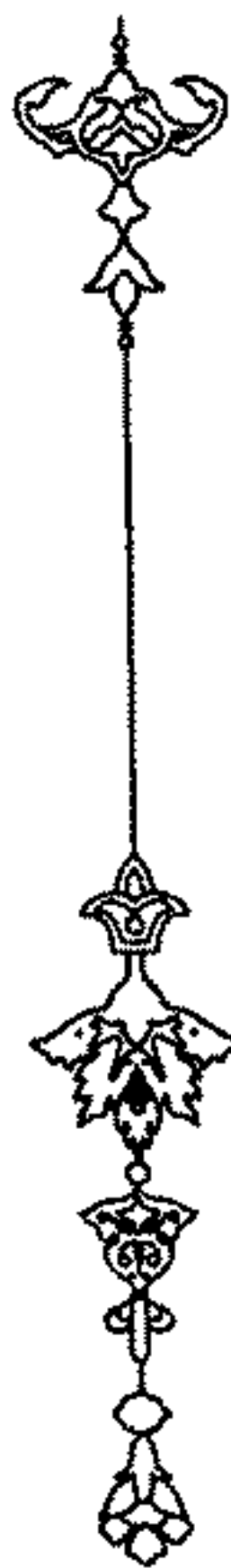


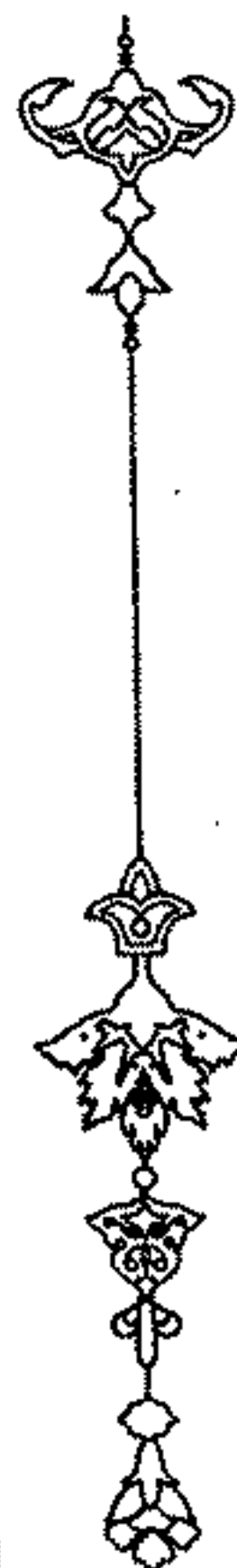
هستم.»

گرچه با این رؤیا مطمئن شدم که آیت الله بافقی و همراهانش مورد لطف امام زمان (عج) قرار گرفته‌اند و مشکلی برایشان پیش نیامده است، ولی خیلی دلم می‌خواست بدانم شب را چگونه گذرانده‌اند. به همین سبب، بعد از آن که ساعاتی از روز گذشت، از خانه خارج شدم تا اطلاعاتی به دست بیاورم. در خیابان به یکی از کسانی که همراه آیت الله بافقی به مسجد جمکران رفته بود، برخورد کردم و از او پرسیدم: «دیشب را چگونه گذراندید و چگونه به جمکران رفتید؟»

او پاسخ داد: «خیلی خوب بود و واقعاً جای تو خالی بود. هنگام رفتن اصلاً حس نکردیم برف و سرمای وجود دارد. کرامت امام زمان نصیبمان شد و فوراً و بدون هیچ مشکلی به جمکران رسیدیم. هنگامی که به مسجد رفتیم، هیچ کس در آن جا نبود و سرما نیز بیداد می‌کرد. در همان حال که از سرما کز کرده بودیم، ناگهان سیدی وارد مسجد شد و از آیت الله بافقی درباره‌ی نیازهایمان سؤال کرد و برای تهیه‌ی لحاف، کرسی و آتش، اعلام آمادگی نمود. آیت الله بافقی نیز با ادب و احترام از آن سید خواست هر کاری که خودشان صلاح می‌دانند، انجام بدهند؛ بنابراین ظرف چند دقیقه، همه چیز برایمان مهیا شد. یعنی هم لحاف و هم کرسی و هم منقلی پر از آتش برایمان آوردند. به هر حال، شب را به راحتی در مسجد به سر بردیم و هنگام بازگشت نیز طبق دستوری که آن سید داده بود، لحاف و کرسی و منقل پر از آتش را همان جا گذاشتیم و رهسپار قم شدیم.»

بعد از آن که این ماجرای جالب را شنیدم، من نیز آن چه را در خواب دیده بودم تعریف کردم. بدین ترتیب، معلوم شد امام زمان ضمن دیدار با





آیت الله بافقی، ایشان و همراهانش را مورد لطف قرار داده‌اند. این بود آن چه از زبان سید مرتضی حسینی نقل شده است. در پایان ذکر این نکته نیز مفید است که آیت الله بافقی در پالایش محیط اجتماعی قم از مفاسد مختلف کوشش فراوان کرد. به عنوان مثال، با جلب نظر سلمانی‌ها و آرایش‌گران قم، از آن‌ها خواست ریش کسی را با تیغ نتراشند. هم چنین از گشوده شدن دکان مشروب فروشی در این شهر ممانعت به عمل آورد. رضاخان، سلمانی‌ها و دکان‌دارها را تحریک کرد تا به سخنان و پیشنهادهای آیت الله بافقی گوش ندهند، ولی هرگز موفق نشد.

### □ ناگهان از کوه دو برادران نوری تابید

با آغاز سال ۱۳۲۲ هجری قمری، حدود دو سال از شیوع وبای عمومی گذشته بود. در یکی از روزهای این سال، آقا سید عبدالرحیم که خادم مسجد جمکران بود، متوجه شد چند روزی است مرد غریبی تمام شب و روز خود را در مسجد جمکران به نماز و نیایش می‌گذراند. در یکی از این روزها سید عبدالرحیم از مرد غریب پرسید: «ای مرد غریب! اهل کجایی و نامت چیست؟»

مرد غریب پاسخ داد: «ساکن تهران هستم و نامم مشهدی علی اکبر است.»

سید عبدالرحیم پرسید: «مثل این که برای ادای نذر به جمکران آمده‌ای؟»

مشهدی علی اکبر که گویی منتظر این سؤال بود تا هر چه در دل دارد بگوید، چنین پاسخ داد: «در تهران کار و کسب خوبی داشتم. اکثر اجناس

دکانم را نیز به خریداران نسیه می‌دادم و با آن‌ها مدارا می‌کردم. هنگامی که وبا آمد، آن‌هایی که به من بدهکار بودند، مُردند. بدین ترتیب، اکثر سرمایه‌ام از دست رفت و بی‌بضاعت شدم. شنیده‌ام این مسجد کرامت‌ها دارد و حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام در این مکان دست‌نیازمندان و حاجت‌مندان را می‌گیرد؛ بنابراین به این جا آمده‌ام تا شاید حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام عنایتی فرماید و نیازم را برآورد.»

مشهدی علی‌اکبر سه ماه در مسجد جمکران اقامت کرد و روزها و شب‌ها را به نیایش و زاری گذراند.

مشهدی علی‌اکبر بعد از سه ماه به سید عبدالرحیم گفت: «کارم اندکی بهبود یافته است، ولی هنوز مشکلات زیادی دارم؛ بنابراین می‌خواهم با پای پیاده به کربلا بروم.»

حدود شش ماه از این واقعه گذشت و بار دیگر مشهدی علی‌اکبر به جمکران بازگشت تا در آن جا اقامت کرده و با نیایش و زاری از امام زمان (عج) کمک بخواهد. او این بار به سید عبدالرحیم گفت: «در کربلا برایم معلوم شد که مشکل من در جمکران حل می‌شود.»

بدین ترتیب، سه ماه دیگر نیز در یکی از حجره‌هایی که کنار مسجد جمکران بود، مسکن گزید تا در مسجد جمکران به نماز و نیایش ادامه دهد.

بعد از سه ماه، حاجت مشهدی علی‌اکبر برآورده شد و تصمیم گرفت به تهران بازگردد. سید عبدالرحیم که چنین دید، او را به خانه‌اش دعوت کرد تا شب را آن جا بگذراند و ماجرای برآورده شدن حاجتش را با فراغ خاطر تعریف کند.

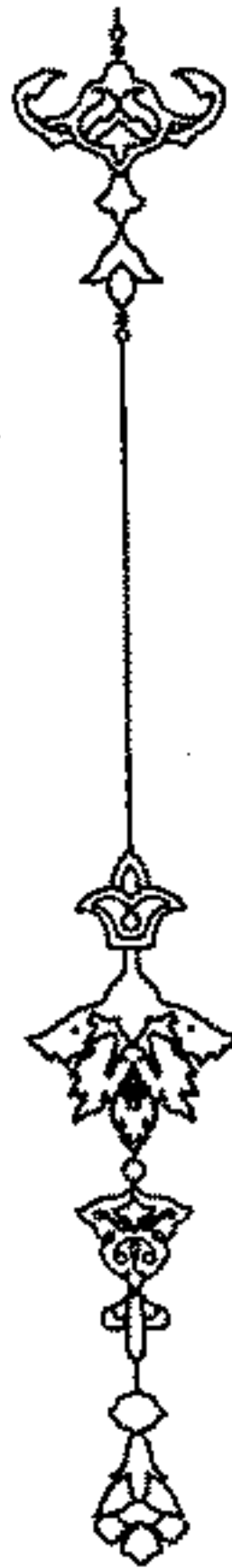




مشهدی علی اکبر در آن شب ماجرای برآورده شدن حاجتش را چنین شرح داد: «هنگامی که به جمکران وارد شدم، با یکی از اهالی ده جمکران قرار گذاشتم که روزی یک گرده نان جو به من بدهد تا بعد از تمام شدن مدت اقامتم در مسجد جمکران، پول نان‌ها را یک جا بپردازم. مدت نسبتاً زیادی به همین حال گذشت و آن مرد روستایی هر روز یک گرده نان جو به من می‌داد. اما بعد از مدتی دیگر حاضر نشد به من نان بدهد؛ بنابراین گرسنه ماندم و چیزی برای خوردن نداشتم. چون با این وضع رو به رو شدم، شروع به خوردن علف کردم و به کسی هم چیزی نگفتم. چند روز با این وضع گذشت و من کاملاً ضعیف و بی‌حال شدم. علاوه بر این، در اثر خوردن علف، اسهال نیز سراغم آمد. سرانجام کار به جایی رسید که حتی توان برخاستن نداشتم و نمازهایم را به سختی به جا می‌آوردم. در نیمه‌ی یکی از شب‌ها که حال بسیار وخیم بود و از شدت ناتوانی و اسهال توان حرکت نداشتم، با واقعه‌ی شگفت‌انگیزی رو به رو شدم. در یکی از حجره‌هایی که در کنار مسجد جمکران بود خوابیده بودم که ناگهان مشاهده کردم از طرف کوه دو برادران<sup>۱</sup> نوری تابید و دشت و بیابان را روشن کرد. در همین حال دیدم شخصی پشت در حجره‌ام ظاهر شد. مثل این که می‌خواست داخل حجره‌ام شود. به سختی از جا برخاستم تا در را باز کنم. همین که در باز شد، سیدی نورانی و با جلال و شکوه را دیدم. هیبت و شکوه او چنان بود که زبانم بند آمد و نتوانستم سخن بگویم. آن سید وارد حجره‌ام شد و با من به گفت و گو نشست. او به من فرمود: مادرم حضرت فاطمه علیها السلام نزد پیامبر

۱. از کوه‌های قم که در آن حوالی می‌باشد.





واسطه شد که رسول خدا حاجتت را برآورده کند. رسول خدا نیز حل مشکل تو را به من واگذار کرد؛ بنابراین به شهر و دیارت باز گرد. کار تو بعد از این خوب می‌شود. پیامبر فرموده است هر چه زودتر باید به خانه‌ات باز گردی؛ زیرا اهل خانواده‌ات منتظرت هستند و روزگار به آن‌ها سخت می‌گذرد...»

بعد از این واقعه، مشهدی علی اکبر تهرانی همراه حضرت صاحب الزمان علیه السلام به مسجد جمکران رفت تا در آن جا نماز بگذارد. در همین لحظه‌ها بود که مشهدی علی اکبر ناگهان متوجه می‌شود که امام زمان از نظر او ناپدید شده است.

### □ من الاغم را می‌خواهم

برای خود سید عبدالرحیم نیز واقعه‌ی شگفت‌انگیزی در مسجد جمکران اتفاق افتاده است که شنیدنی می‌باشد.

در یکی از شب‌های جمعه، جمعیت زیادی به مسجد جمکران رفته بودند. سید عبدالرحیم کاملاً مشغول بود و در میان این شلوغی فراموش کرد به الاغش سر بزند. او زمانی متوجه شد که کار از کار گذشته بود و الاغش ناپدید شده بود. این الاغ تنها وسیله‌ی رفت و آمد سید عبدالرحیم به مسجد بود و بدون آن کارش بسیار مشکل می‌شد. به همین سبب، از گم شدن الاغش احساس ناراحتی کرد و با خود گفت: «اکنون با این حال ناپینایی و پیری چگونه می‌توانم کار کنم و به مسجد رفت و آمد نمایم؟!»

سید عبدالرحیم تمام اطراف شهر قم را گشت ولی الاغش را پیدا نکرد. بعد از آن که از پیدا کردن الاغش ناامید شد، به میان مسجد جمکران رفت و خطاب به حضرت صاحب الزمان علیه السلام گفت: «ای امام زمان! می‌دانی که

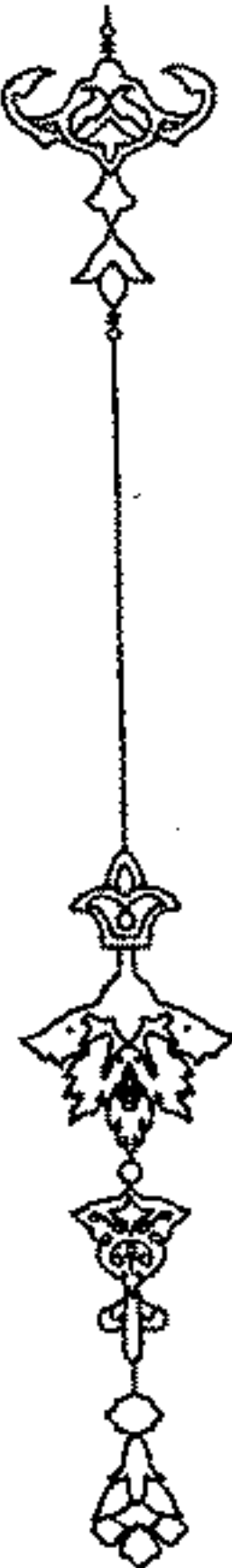
من خادم مسجد تو هستم. آیا سزاوار است الاغی را که تنها وسیله‌ی رفت و آمدم بود ببرند و من چنین مضطر شوم؟! من آن الاغ را برای خدمت به مسجد جمکران نگه داشته بودم. پس ای امام زمان! عنایتی فرما تا الاغم پیدا شود و جمعه‌ی آینده بر آن سوار شوم و به خانه‌ام بروم. تا الاغم پیدا نشود، از این مکان بیرون نمی‌روم.»

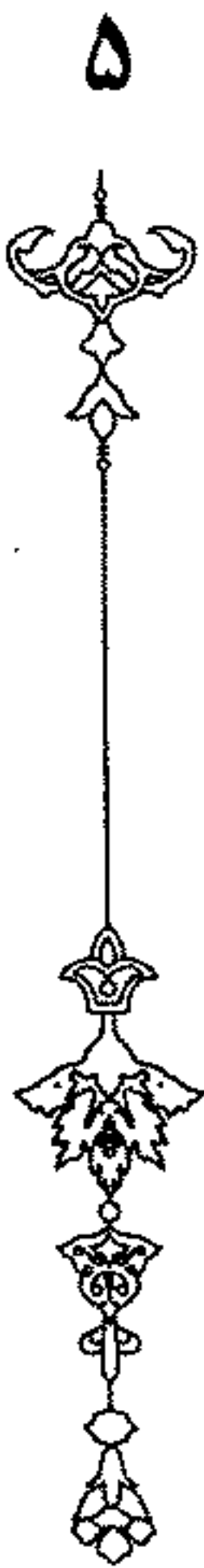
در همان حال که سید عبدالرحیم این سخنان را می‌گفت، گریه‌اش گرفت.

بالاخره، بعد از چند روز، جمعه فرا رسید؛ ولی هنوز از الاغ سید عبدالرحیم خبری نشده بود. بعد از ظهر روز جمعه، در حالی که سید عبدالرحیم هنوز در جمکران بود، ناگهان برای او خبر آوردند که دامادت الاغ را پیدا کرده است و هم اکنون آن حیوان را سوار شده و به سوی جمکران می‌آید.

### □ شفا یافته‌ای که حتی نام جمکران را نشنیده بود

سعید بیش از سیزده سال نداشت که ناگهان خودش و پدر و مادرش متوجه شدند در قسمت پایین شکمش برجستگی مشکوکی پدید آمده است. با پیش آمدن این وضع، سعید با مدرسه‌ی محمد علی فائق زاهدان خداحافظی می‌کند و درس و مشق را کنار می‌گذارد تا به درمان خود بپردازد. ابتدا گمان می‌بردند سعید به نوعی فتق مبتلا شده است، ولی بعد از معاینات مکرر و بررسی‌های پی‌در پی، پزشکان اعلام کردند: در شکم سعید غده‌ی سرطانی تشکیل شده است و این غده به سرعت رشد می‌کند؛ بنابراین پدر و مادر سعید به توصیه‌ی پزشکان، او را از زاهدان به



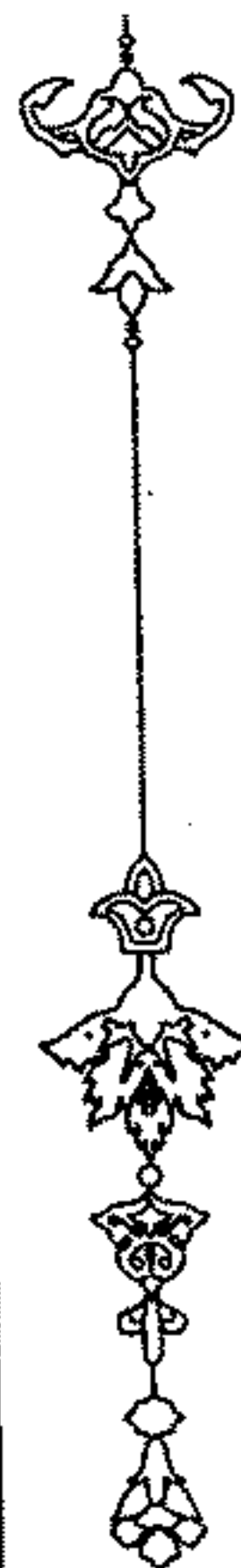


بیمارستان امام خمینی تهران (معروف به هزار تخت خوابی) منتقل کردند. در این بیمارستان، بررسی‌های مجدد و نمونه‌برداری انجام گرفت و یقین حاصل شد که غده‌ی بدخیم و خطرناکی سعید را مبتلا کرده است و باید هر چه زودتر عمل جراحی انجام بگیرد. بدین ترتیب، سعید در یکی دیگر از بیمارستان‌های تهران (الوند) تحت عمل جراحی قرار گرفت و غده‌ای به وزن یک و نیم کیلوگرم از شکمش خارج شد. هنوز مدت زیادی از این واقعه نگذشته بود که بار دیگر غده به سرعت رشد کرد و بزرگ شد. این بار پزشکان اعلام کردند رشد غده سریع است و دیگر نمی‌توانیم کاری برای سعید انجام بدهیم.

با اعلام ناتوانی پزشکان در مهار آن غده مادر و پدر سعید که از افراد مذهبی زاهدان بودند، ناامید شده و نمی‌دانستند چه راهی در پیش بگیرند. گرچه مادر سعید از سادات بود؛ ولی به دلیل سنّی بودن این خانواده، آن‌ها آشنایی چندانی با توسل و یاری خواستن از ائمه‌ی شیعه نداشتند. در یکی از همان شب‌هایی که مادر سعید در ناامیدی به سر می‌برد، در عالم خواب متوجه شد شخصی به او می‌گوید: «سعید را به مسجد جمکران ببرید.»

هنگامی که مادر سعید از خواب برخاست، بسیار شگفت زده بود؛ زیرا تا آن زمان اصلاً نام مسجد جمکران را نشنیده بود و نمی‌دانست آیا چنین مسجدی وجود دارد یا نه.

هنگامی که او خوابش را برای دوستان و آشنایانش تعریف کرد، یکی از آن‌ها مسجد جمکران را به او معرفی کرد و گفت: «در چند کیلومتری شهر قم مسجدی است که آن را مسجد جمکران می‌گویند و شیعیان اعتقادات



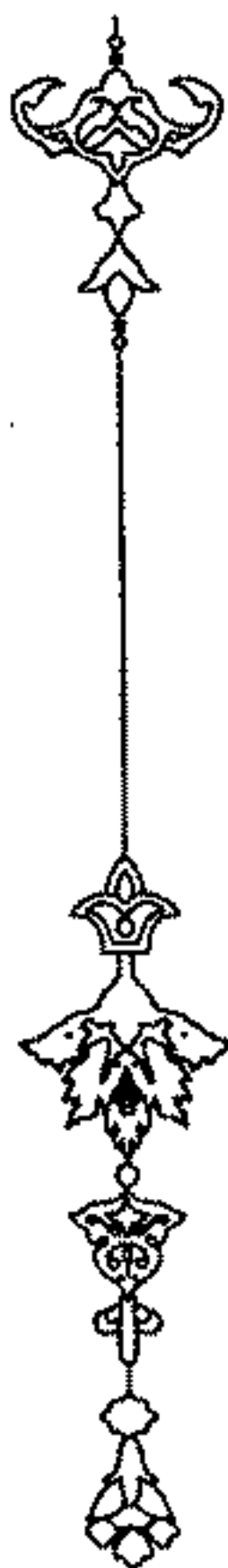
زیادی درباره‌ی این مسجد دارند.»

مادر سعید با آگاه شدن از این موضوع، تصمیم گرفت هر چه زودتر سعید را به مسجد جمکران ببرد. سرانجام، بعد از ظهر روز سه شنبه یازدهم جماد الاول ۱۴۱۴ هجری قمری برابر با چهارم آبان ۱۳۷۲ شمسی سعید، مادرش و برادرش (محمد نعیم) وارد مسجد جمکران شدند. خدام مسجد که سعید و خانواده‌اش را دیدند و از سرنوشت آن‌ها آگاه شدند، اتاق شماره هشت زایر سرای مسجد جمکران را در اختیارشان نهادند تا در آن جا استراحت کنند.

مادر سعید اندکی بعد از ورود به جمکران، به مسجد رفت و پس از فراگیری اعمال مربوط به این مسجد، همراه محمد نعیم، همه‌ی اعمال را انجام داد و طبق معمول عریضه‌ای هم تهیه کرد و در چاه مربوطه انداخت. آن شب نیز مثل سایر شب‌های چهارشنبه، مسجد جمکران از انبوه مشتاقان امام زمان علیه السلام پر شده و هزاران نفر از دور و نزدیک در آن مکان مقدس حضور یافتند تا مشغول عبادت و نیایش شوند. مادر سعید نیز با قلبی سرشار از امید به نیایش و زاری مشغول شد و با اصرار از امام زمان علیه السلام شفای فرزندش را خواستار شد.

در ساعت‌های پایانی شب، مادر سعید به اتاقی که محل استراحت او و دو پسرش بود، بازگشت. در این هنگام دو نفر از خادمان با اخلاص مسجد، همراه جمعی به محل استراحت سعید و مادرش رفتند و در آن جا ضمن برگزاری عزاداری پرشور، شفای سعید را خواستار شدند. بالاخره، آن شب با شور و حال خاصی ادامه یافت.

ادامه‌ی این ماجرای شورانگیز را خود سعید چنین تعریف کرده است:



«حدود ساعت سهی نیمه شب بود که در عالم خواب نوری را مشاهده کردم که از پشت دیوار اتاق به درون تابید. در میان نور، انسانی به اتاق وارد شد و نزد من آمد. با پدید آمدن این وضع، ترس و اضطراب سراسر وجودم را فرا گرفت. آن نور به سینه و شکمم برخورد کرد و سپس بازگشت. در این لحظه حالت بیداری به من دست داد؛ ولی بار دیگر به خواب رفتم. چون صبح زود از خواب برخاستم، طبق معمول دست دراز کردم تا عصایم را بردارم. در این لحظه، احساس کردم کاملاً سبک شده‌ام و درد و سنگینی به طور کلی از وجودم بیرون رفته است. احساس کردم کاملاً شفا یافته‌ام و دیگر هیچ بیماری در وجودم نیست.»

به شکرانه‌ی سلامتی سعید، او و مادرش و برادرش تا روز جمعه در مسجد جمکران اقامت کردند و به دعا و نیایش و تلاوت قرآن مشغول شدند. هنگامی که سعید و مادرش به تهران بازگشتند و به بیمارستان الوند رفتند، پس از تصویر برداری از ناحیه‌ی شکم سعید، معلوم شد که هیچ اثری از آن غده‌ی بدخیم سرطانی وجود ندارد.

بعد از سپری شدن دو هفته، سعید و مادرش دوباره به مسجد جمکران بازگشتند تا از امام زمان علیه السلام تشکر نمایند. در حالی که آن‌ها خوش حال و با نشاط بودند، موضوع شفا یافتن را در حضور ده‌ها نفر بازگو کردند. آن‌ها ضمن نشان دادن انبوهی از اسناد پزشکی و عکس‌ها و برگه‌های آزمایش، اعلام کردند که بیماری خطرناک سعید که او را در آستانه‌ی مرگ قرار داده بود، در اثر عنایت امام زمان علیه السلام، کاملاً از میان رفت. از این واقعه عکس و فیلم تهیه شد تا از این کرامت و معجزه‌ی آشکار، یادگار بماند.



## □ از حاج عمران تا جمکران

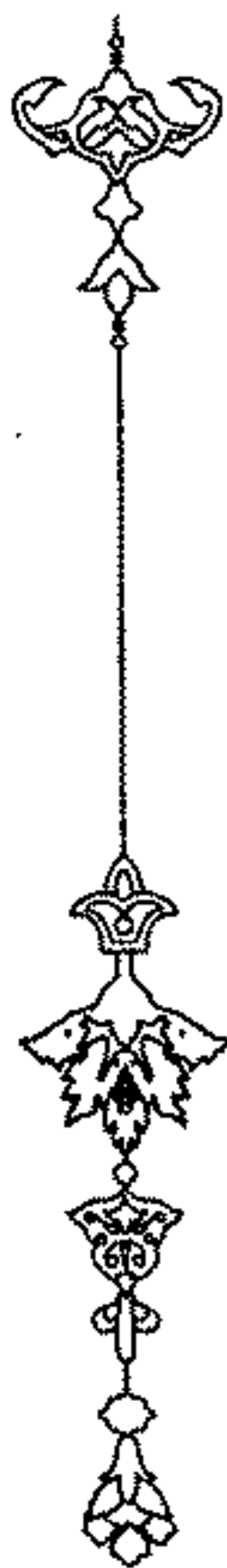
رزمنده‌ی جوانی در جبهه‌ی حاج عمران با هجوم هواپیماهای عراقی شدیداً مجروح شده بود. در اثر این جراحی، بخش وسیعی از بدن رزمنده‌ی مذکور فلج گردید؛ به طوری که دیگر نمی‌توانست حرکت کند.

روزی از روزها که این جوان در بستر افتاده بود، یکی از نزدیکانش سخن سرزنش‌آمیزی به زبان آورد و به او زخم زبان زد. در این لحظه، دل آن جوان شکست و از امام زمان خواست نزد خداوند شفاعت کند و سلامتی‌اش را باز گرداند. بعد از این ماجرا، جوان به خواب رفت. در عالم خواب امام زمان علیه‌السلام به او فرمود: «من مسجدی به دست خود بنا کرده‌ام. بیا آن جا و متوسل شو.»

چون صبح شد، آن جوان با قلبی پر از امید تصمیم گرفت به مسجد جمکران برود و در آن جا به نیایش و دعا مشغول شود تا به دست امام زمان علیه‌السلام شفا یابد. بعد از آن که این جانباز به مسجد جمکران رسید، در یکی از اتاق‌های زیر سراقامت گزید و مشغول نیایش و توسل گردید.

این جوان ۳۹ شبانه روز در مسجد جمکران اقامت کرد و تمام روز و شب را به عبادت، نیایش و خدمت به مسجد جمکران گذراند.

شب چهارم، در حالی که مشغول خدمت بود، ناگهان خواب به سراغش رفت. بنابراین، محل نسبتاً خلوتی را برگزید و در آن جا به خواب رفت. حدود یک ساعت از نیمه شب گذشته بود که در خواب دید مشغول نظافت حیاط مسجد جمکران است. در همین حال، آقای نزد او آمد و گفت: «مشغول نظافت هستی؟» جانباز جوان پاسخ داد: «آری؛ دارم حیاط مسجد را نظافت می‌کنم.»



آن آقا ادامه داد: «بیا برویم داخل مسجد با هم کمی حرف بزنیم.»  
در داخل مسجد، آن آقا به جوان جانباز گفت: «مثل این که کسالتی داری؟»

جوان پاسخ داد: «آری؛ در جبهه مجروح شده‌ام.»  
در پی این گفت و گو، آن آقا که معلوم شد امام زمان علیه السلام است، دست مبارکش را بر سر و کمر و پای جانباز جوان کشید و سپس فرمود: «انشاء الله خوب می‌شوی.»

در ضمن امام زمان علیه السلام در همان عالم خواب یک خرما و جرعه‌ای آب به جوان جانباز داد و فرمود: «بخور که فردا می‌خواهی روزه بگیری.»<sup>۱</sup>  
بعد از آن که جانباز جوان از خواب برخاست، احساس کرد کاملاً سبک شده و حالش خوب شده است و دیگر از ترکش‌هایی که در بدن داشت، خبری نیست.

### □ به جمکران بروید و از خدا باران بخواهید

در یکی از سال‌ها، کمبود بارندگی مردم قم را گرفتار مشکلات و مصایب فراوان کرده بود. آیت الله العظمی سید محمد حجت کوه کمری (متوفای به سال ۱۳۷۲ هجری قمری) که از مراجع و علمای مشهور آن زمان بود، با مشاهده‌ی این وضع، به چهل نفر از طلاب حوزه‌ی علمیه قم مأموریت داد به مسجد مقدس جمکران بروند و در آن جا بعد از اقامه‌ی نماز و قرائت زیارت عاشورا، دعا کنند و امام زمان علیه السلام را شفیع قرار دهند



تا خداوند عنایتی بفرماید و باران بفرستد.

طبق دستور آیت الله حجت، چهل نفر از طلاب صبح زود به مسجد جمکران رفتند و پس از نماز و زیارت عاشورا، با زاری و نیایش طلب باران کردند آن عده پس از مراسم نیایش و متوسل شدن به امام زمان، به سوی شهر باز گشتند. هنوز این گروه بیش از نصف راه را نپیموده بودند که ناگهان آسمان را ابر فرا گرفت و بارش باران شروع شد. میزان این بارندگی به قدری بود که از کوه و دشت سیلاب‌هایی روان شد و طلاب نیز در حالی که کاملاً خیس شده بودند، به منزل آیت الله حجت بازگشتند.

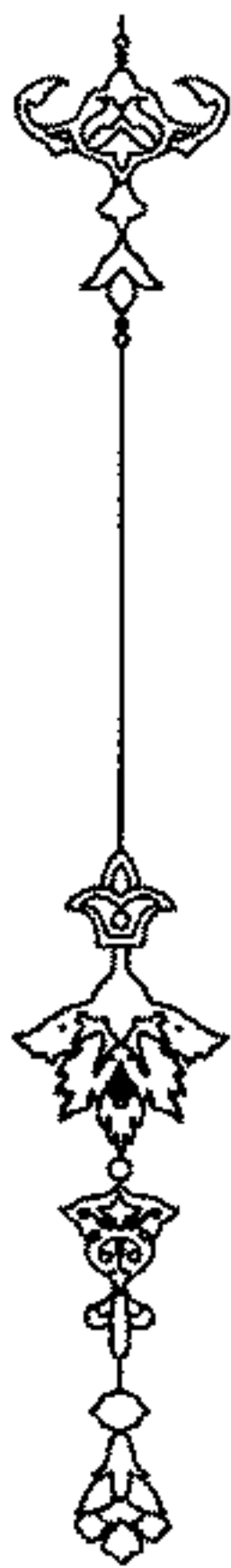
### □ ای امام زمان! مگذار آبروی ما برود

با سپری شدن روز آخر ماه، طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم منتظر بودند که فردای آن روز شهریه و ماهیانه‌ی خود را از آیت الله العظمی حجت دریافت کنند تا بتوانند توشه‌ای تهیه کنند و به زندگی خود ادامه دهند.

در همان حال که طلاب به انتظار نشسته بودند، آیت الله العظمی حجت در نگرانی شدید به سر می‌بردند؛ زیرا پولی برای پرداختن شهریه طلاب نداشتند. در همین اوضاع و احوال بود که ناگهان آیت الله حجت به خدمتکار خود فرمود: «می‌خواهم همین الآن به مسجد جمکران بروم؛ فوراً مرکبی برایم آماده کن.»

خدمتکار مرکب را آماده کرد و آیت الله حجت سوار آن شد و به سرعت رهسپار مسجد جمکران شد. ایشان بعد از ورود به مسجد جمکران، نماز مخصوص را خواند و سپس دست به دعا و نیایش برداشت و خطاب به امام زمان علیه السلام فرمود: «آی آقا! این حوزه‌ی علمیه مال شما می‌باشد.





طلبه‌های این حوزه‌ی علمیه سربازان شما هستند و آبروی ما نیز مربوط به شما است. هم اکنون پولی ندارم تا به طلبه‌های نیازمند شهریه بدهم. پس عنایتی بفرمایید که نیازمند عنایت شما می‌باشیم...»

آیت الله العظمی حجت بعد از نیایش، بار دیگر سوار مرکب شد و به طرف قم بازگشت. هنگامی که ایشان به خانه‌اش بازگشت، خدمتکارشان گفت: «بعد از شما دو نفر به منزل آمدند تا وجوه شرعی‌ی خودشان را پرداخت کنند. هم اکنون آن‌ها در اتاق نشسته‌اند و منتظر شما هستند.» آن دو نفر با مشاهده‌ی آیت الله حجت برخاستند و به استقبال ایشان رفتند. سپس مبلغی را به عنوان وجوه شرعی‌ی پرداخت کردند و رفتند. هنگامی که وجوه مربوطه شمرده شد، مشاهده گردید که دقیقاً به اندازه‌ی شهریه‌ی طلاب می‌باشد.

### □ شهرت جهانی کرامت‌های مسجد جمکران

کرامت‌ها و معجزات مسجد جمکران نه تنها در ایران، بلکه در خارج از ایران و حتی در کشورهای غربی شهرت دارد. بسیاری از مردم خارج ایران می‌دانند که مسجد جمکران دارای کرامت‌ها و معجزاتی است و تعداد افرادی که در این مکان مقدس شفا یافته‌اند قابل توجه است.

یکی از نشریات خارجی<sup>۱</sup> که در مهر ماه ۱۳۸۰ شمسی از برخی کرامت‌ها و شفا یافتن بیماران گزارش تهیه کرده و از نقش اماکن مقدس مذهبی در این باره سخن گفته بود، از مسجد جمکران به عنوان مکان

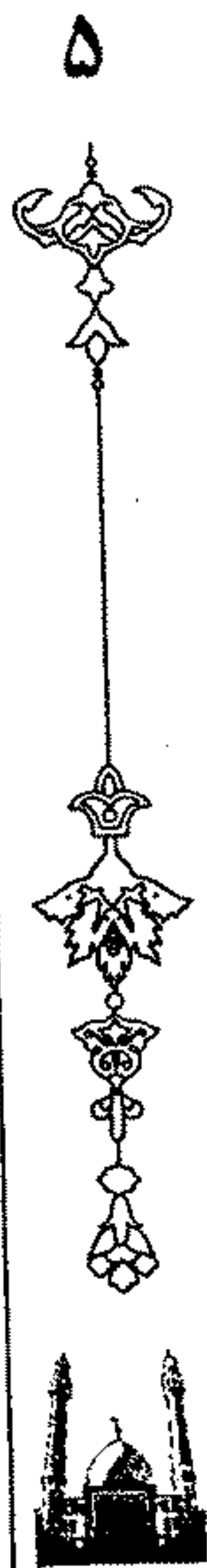
مقدسی نام برده است که بیماران فراوانی در آن جا شفا یافته‌اند. گزارش این نشریه را روزنامه‌ی همشهری در ۱۸ مهر ۱۳۸۰ شمسی چاپ کرده است.

### □ بیش از پانصد مرتبه به جمکران رفته‌ام

مسجد مقدس جمکران همیشه مورد توجه علما و مراجع حوزه‌ی علمیه‌ی قم قرار داشته است. این مکان مقدس نزد برخی از علما چنان اهمیتی داشته است که آن‌ها مسیر بین قم و جمکران را پیاده پیموده و به آن جا می‌رفته‌اند. به عنوان مثال، آیت الله العظمی خوانساری (متوفای ۱۳۷۲ قمری) و آیت الله العظمی اراکی (متوفای ۱۴۱۵ قمری) و بسیاری دیگر از علما به دلیل اشتیاقی که به امام زمان علیه السلام داشتند، سعی می‌کردند زحمت پیاده روی را تحمل کنند تا بهره‌ی بیشتری از این مسجد ببرند.

علما و مراجعی هستند که در طول عمر خود صدها بار رهسپار مسجد مقدس جمکران شده‌اند؛ به عنوان مثال، آیت الله فاضل لنکرانی اظهار داشته‌اند: «در دوران طلبگی، من خیلی به مسجد جمکران می‌رفتم. زیارت من از این مسجد، شاید بیش‌تر از پانصد مرتبه باشد و کرامات زیادی در باره‌ی این مسجد مقدس دیده و شنیده‌ام.»<sup>۱</sup>

مسجد مقدس جمکران از اماکنی است که هنگام بروز بحران‌ها و مشکلات، علما در آن جا به امام زمان علیه السلام متوسل می‌شده‌اند؛ زیرا در آن



۱. مسجد جمکران، تجلی‌گاه صاحب‌الزمان (ع)، ص ۵۱.

جا کرامتی مشاهده می‌کرده‌اند که سبب رفع مشکلات و مصایب می‌شده است.

مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی در این باره فرموده‌اند: «خودم مکرر کراماتی در مسجد جمکران مشاهده کرده‌ام.»<sup>۱</sup>

### □ مسجدی که سال‌ها فقط یک نمازگزار داشت

روستای جمکران به دلیل فاصله‌ی کمی که با قم دارد، از اول مورد توجه اعراب مسلمانی بوده است که از عراق و یا شبه جزیره عربستان رهسپار منطقه‌ی قم می‌شده‌اند. برخی از شیعیان پس از درگیری‌های متعدد با حکومت اموی، به منظور پناه گرفتن در جای امن، به قم و سپس به روستای جمکران می‌رفته‌اند تا مأموران اموی نتوانند به محل اختفای آن‌ها دست یابند.

ورود مکرر اعراب مسلمان (به ویژه شیعیان) به روستای جمکران، سبب گردید که مردم این روستا با روحیه و فرهنگ تشیع آشنایی بیشتر پیدا کنند و روح اسلامی و شیعی در میان آن‌ها رواج یابد.

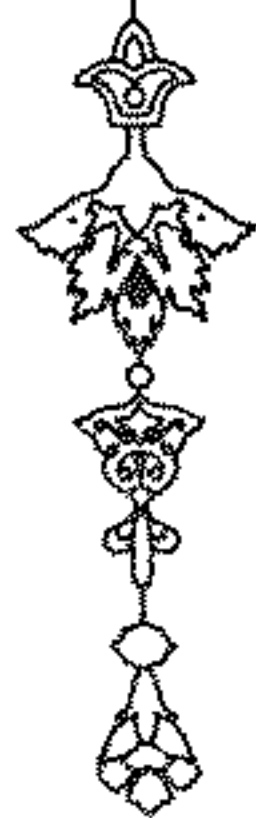
حدود نیمه‌ی اول قرن نخست هجری، عرب مسلمانی به نام خطاب بن اسدی به دلایلی روستای جمکران را برای اقامت برگزید و در آن مسجدی بنا کرد. خطاب بن اسدی سال‌ها در این مسجد به تنهایی نماز می‌خواند. البته مسجدی که خطاب بن اسدی در گوشه‌ای از روستای جمکران بنا کرد، غیر از مسجدی است که در اواخر قرن چهارم هجری به



دستور امام زمان علیه السلام بنا گردید و اکنون به مسجد جمکران یا مسجد صاحب الزمان مشهور است.

در فاصله‌ی سال ۶۶ تا ۶۷ هجری نیز گروهی از قبیله‌ی بنی اسد به قم رفتند و در روستای جمکران ساکن شدند. بعد از مدتی، سعید بن جبیر نیز که از شیعیان مشهور علی علیه السلام بود و با امویان نبرد می‌کرد، سرانجام به روستای جمکران پناهنده شد. اما فرمان‌روایان اموی از حضور سعید بن جبیر در جمکران آگاه شدند و او را دستگیر کرده، نزد حجاج بن یوسف ثقفی فرستادند.

به هر حال، در قرن اول هجری، روستای جمکران یکی از پناهگاه‌هایی بود که مخالفان حکومت اموی به آن جا پناهنده می‌شدند.



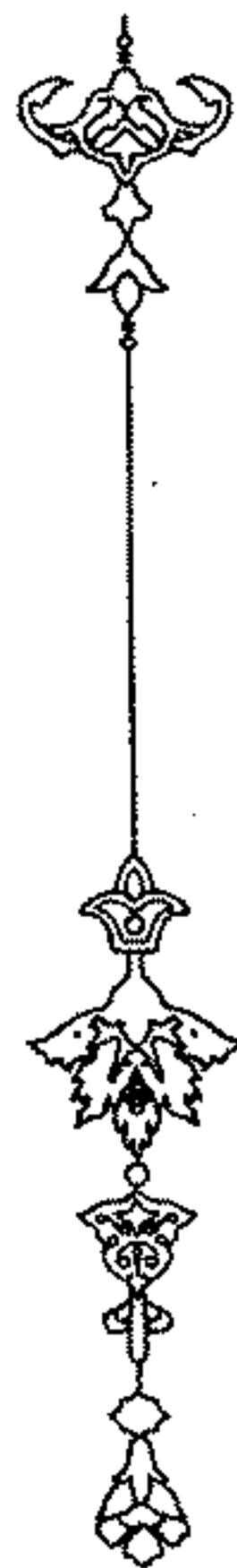


### فصل سوم

## □ آن جاکجاست و آن پیر مرد کیست؟

هنگامی که از مسجد مقدس جمکران سخن به میان می‌آید، باید از سرزمین مقدسی که این مسجد در آن قرار دارد، یاد شود؛ بنابراین، در این فصل اندکی پیرامون اهمیت و قداست سرزمین مقدس قم و آستانه‌ی مقدس حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام سخن می‌گوییم.

در شب پر حادثه و پر رمز و راز معراج، رسول اکرم و حضرت جبرئیل در آسمان‌ها سیر می‌کردند که ناگهان چشم مبارک رسول خدا به کره‌ی زمین افتاد. حضرت رسول منطقه‌ای را مشاهده کرد که بسیار زیبا و خوش منظره و سبز و خرم بود. در همین حال، آن حضرت پیرمردی را دید که در کنار این زمین زانو زده است و می‌خواهد داخل آن سرزمین خرم و زیبا بشود.



رسول خدا با دیدن این وضعیت، از جبرئیل پرسید: «ای جبرئیل! آن جا چه سرزمینی است و آن پیرمرد کیست؟»

جبرئیل پاسخ داد: «آن جا سرزمین قم می‌باشد. قم جایگاه شیعیان و پیروان وصی تو علی بن ابی‌طالب است، و آن پیرمردی که زانو زده و کلاه بر سر نهاده است، ابلیس می‌باشد.»

حضرت رسول پرسید: «ابلیس از این سرزمین چه می‌خواهد و برای چه در آن جا زانو زده است؟»

جبرئیل پاسخ داد: «ابلیس می‌خواهد اهل قم را به زشتی و تباهی فرا خواند و نگذارد شیعیان وصی تو شوند.»

در این هنگام رسول خدا از جبرئیل خواست او را به سرزمین قم ببرد. چون رسول اکرم نزدیک قم رسید، خطاب به شیطان فرمود: «ای ملعون! از این سرزمین برخیز...»<sup>۱</sup>

آن چه خواندید، روایتی است که از رسول خدا، امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است و در منابعی مثل بحارالانوار، سفینه البحار و... موجود می‌باشد.

### □ سه در بهشت در این سرزمین است

روایت شده است که کشتی حضرت نوح در اقیانوس بی‌کرانی که سراسر جهان را پوشانده بود، به آرامی سیر می‌کرد که ناگهان به سرزمین قم رسید و در آن جا ایستاد.

در ادامه‌ی این روایت کوتاه، چنین گفته شده است که سرزمین قم،

قطعه‌ای از بیت المقدس می‌باشد و به همین سبب کشتی حضرت نوح در آن جا توقف کرد.

در روایت‌های دینی به نقل از معصومین علیهم‌السلام چنین آمده است که بهشت هشت در دارد؛ سه در از این هشت در، به طرف قم باز می‌شود. هم چنین امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «حرم ما شهر قم است.»

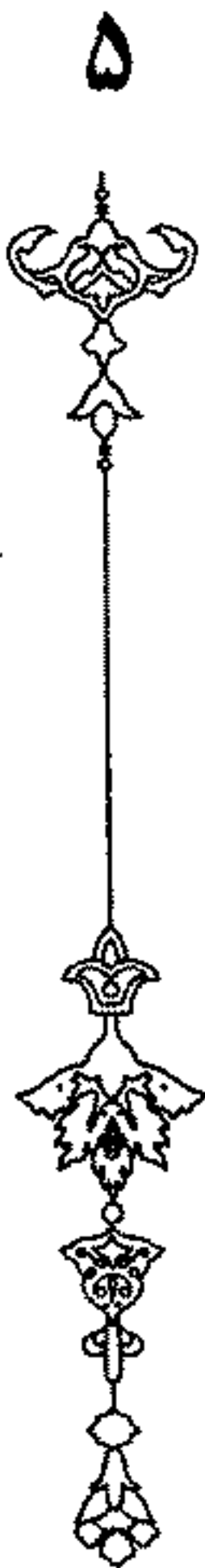
برخی از روایت‌ها نیز حکایت از آن دارد که قم، سرزمینی است که از بلاها و فتنه‌ها دور می‌باشد و به هنگام فتنه و مصیبت، قم و پیرامونش امن‌ترین سرزمین‌ها است. امام علی علیه‌السلام فرموده است: «به هنگام بروز فتنه و فساد، سالم‌ترین مکان‌ها شهر قم است.»

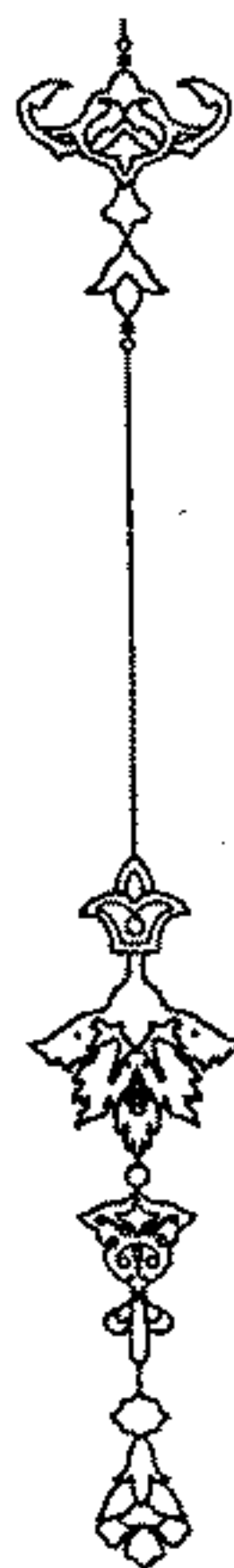
به هر حال، در منابع معتبر روایی، ده‌ها حدیث در باره‌ی اهمیت و قداست سرزمین قم، سلامت این شهر، تدبیر ساکنان قم، همکاری مردم قم با امام زمان علیه‌السلام، اعتقادات پایدار آن‌ها به معصومین علیهم‌السلام و... وجود دارد. به همین دلیل است که مورخان و محدثان اظهار کرده‌اند که درباره‌ی هیچ شهری به اندازه‌ی شهر قم روایت وجود ندارد.

### □ آن روزها، شادی و غم با هم آمده بودند

یکی از مهم‌ترین دلایل قداست و اهمیت مذهبی شهر قم، دفن پیکر پاک حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها‌السلام در آن سرزمین است؛ بنابراین، مزار و آستانه‌ی حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها‌السلام نیز مثل مسجد جمکران از اماکن مقدس سرزمین قم می‌باشد و در طول تاریخ، شیعیان توجه ویژه‌ای به آن داشته‌اند.

آستانه‌ی مقدس حضرت معصومه علیها‌السلام تاریخچه‌ی ویژه‌ای دارد و از





روز دفن پیکر پاک آن حضرت تا زمان حاضر، حکایت‌ها و وقایع متعددی در آن جا اتفاق افتاده است.

هنوز بیش از یک سال از ورود امام رضا علیه السلام به شهر مرو<sup>۱</sup> در خراسان نگذشته بود که خواهر آن حضرت (فاطمه‌ی معصومه علیها السلام) نیز از مدینه به سوی خراسان حرکت کرد تا به برادرش بپیوندد و از حالش جويا شود.

حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام هنگامی که به ساوه رسید، بیمار شد. ایشان پس از تحمل ماجراهایی به سوی قم حرکت کردند تا دوره‌ی بیماری خویش را کنار شیعیان بگذرانند و اگر هم اتفاقی برایشان افتاد، در همان جا که مرکز شیفتگان ائمه بود، دفن شوند.

با ورود حضرت معصومه علیها السلام به قم، ساکنان این شهر که شیعه بودند، از یک سو شادمان شدند و از سوی دیگر در غم فرو رفتند. شادمانی شیعیان از جهت ورود آن بانوی پاک به قم بود و نگرانی آن‌ها نیز به سبب بیماری و حال نامساعد ایشان بود.

حضرت معصومه علیها السلام حدود هفده روز با حال بیماری در قم اقامت کرد. در این هفده روز، زنان شیعه مثل پروانه گرد شمع وجود آن حضرت پرواز می‌کردند و پیوسته از خداوند سلامتی او را می‌طلبیدند. سرانجام پس از هفده روز، حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام در خانه‌ی موسی بن خزیج اشعری که محل اقامت آن حضرت بود، دیده از جهان فرو بست و به چهره‌ی شیعیان شهر قم غبار اندوه نشست.

با رحلت حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام، بین همراهان آن حضرت و شیعیان قم درباره‌ی محل دفن آن بانوی پاک گفت و گویی شد. بزرگان

۱. این شهر اکنون در خاک افغانستان واقع است.



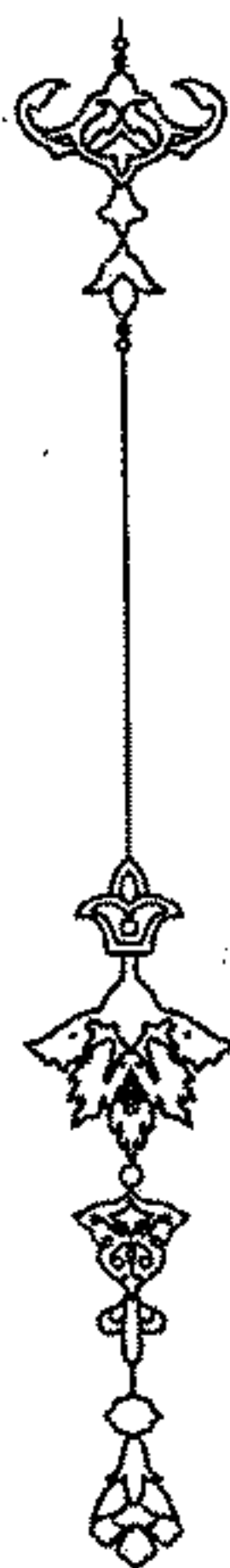
شهر قم صلاح نمی‌دانستند که دختر امام موسی کاظم علیه السلام و خواهر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را در قبرستان عمومی شهر دفن کنند. موسی بن خزرج اشعری که از بزرگان شهر قم بود و باغ‌ها و املاک فراوانی داشت، به دیگران گفت: «من حاضرم باغ بابلان را که جای خرم و با صفایی است، به این کار اختصاص دهم. به نظرم برای دفن پیکر پاک حضرت معصومه علیها السلام، هیچ جایی بهتر از باغ من نیست. پس بهتر است دیگر تردید به خود راه ندهیم و هر چه زودتر مشغول کار شویم.»

بدین ترتیب، پیکر پاک حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در باغ خرم و با صفای بابلان که در کنار شهر قم بود، به خاک سپرده شد. پس از دفن پیکر پاک حضرت معصومه علیها السلام در باغ بابلان، موسی بن خزرج اشعری این باغ را وقف آن حضرت کرد.

### □ دو سوار ناشناس و نقاب‌دار

مورخان درباره‌ی چگونگی دفن پیکر پاک حضرت معصومه علیها السلام حکایت جالبی نقل کرده‌اند: بعد از آن که پیکر مطهر دختر امام توسط گروهی از زنان مسلمان شسته شده و کفن گردید، این سخن به میان آمد که چه کسی شایسته است تا پیکر آن بانوی پاک را در قبر و سردابی که به این منظور آماده شده بود، بگذارد. بعد از اندکی گفت و گو، تصمیم گرفته شد از پیرمرد صالح و با تقوایی که قادر نام داشت، کمک گرفته شود. به همین سبب، کسانی به سراغ قادر رفتند تا او را بیاورند.

در همین هنگام، ناگهان دو سوار ناشناس و نقاب‌دار در آن جا ظاهر شدند و پس از آن که بر پیکر مطهر پاک حضرت معصومه علیها السلام نماز





خواندند، به کمک یک دیگر، آن پیکر مطهر را داخل قبر و سرداب نهادند و بلافاصله از محل دور شدند. هیچ کس آن دو سوار را نشناخت. بعضی‌ها پنداشته‌اند آن دو سوار امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بودند. برخی نیز گمان برده‌اند آن‌ها امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بودند که به احترام حضرت معصومه علیها السلام خود را به قم رسانیده‌اند تا کس دیگری پیکر مطهر آن حضرت را در قبر نگذارد.

### □ از سایبان حصیری تا شکوه امروزی

با دفن پیکر حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام در باغ بابلان قم، تحولات چشم‌گیری در این شهر به وجود آمد و تاریخ قم مسیر دیگری را پیمود.

مقبره‌ی حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام ابتدا بسیار ساده بود و فقط سایبانی از حصیر روی آن قرار داشت. بعد از مدتی، یکی از دختران امام جواد علیه السلام که زینب نام داشت، قبه‌ای روی مقبره‌ی حضرت معصومه علیها السلام بنا کرد. بالاخره با این مقدمات، توسعه‌ی آستانه‌ی مقدس حضرت معصومه علیها السلام آغاز شد.

زیارت مقبره‌ی حضرت معصومه علیها السلام از همان زمانی که آن حضرت در باغ بابلان به خاک سپرده شد، آغاز گردید و شیعیان (و حتی اهل سنت) از هر سو رهسپار قم می‌شدند تا مقبره‌ی دختر امام موسی کاظم علیه السلام را زیارت کنند.

آستانه‌ی حضرت معصومه علیها السلام در دوره‌ی صفویان بیش از گذشته شکوه و عظمت یافت. پادشاهان صفوی دستور دادند گنبد و بارگاه حضرت

معصومه بازسازی و مرتفع شود. شاه طهماسب صفوی نخستین ضریح را بر مرقد حضرت معصومه علیها السلام نصب کرد. البته بعداً ضریح‌های دیگری نیز برای مقبره‌ی حضرت معصومه علیها السلام ساخته شد که هر یک از آنها از ضریح قبلی کامل‌تر بود. در زمان حکومت پادشاهان صفوی، چند بار ضریح حضرت معصومه علیها السلام تعویض شد. در دوره‌های بعد نیز تغییراتی در ضریح‌ها به وجود آمد.

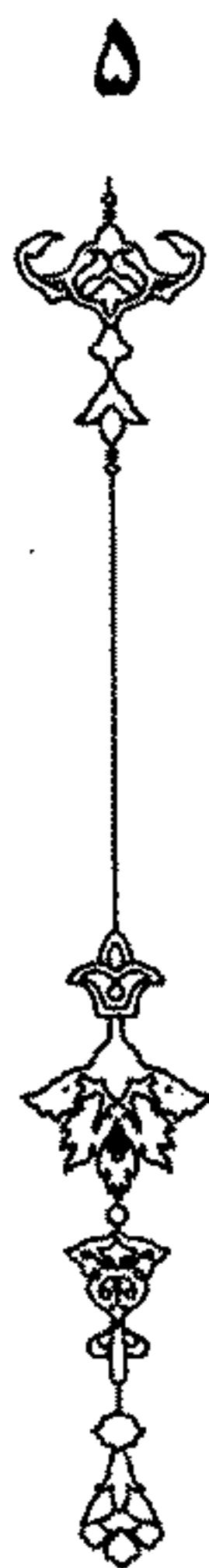
گنبد، گلدسته‌ها، صحن‌ها و رواق‌های آستانه‌ی مقدس حضرت معصومه علیها السلام نیز هر یک تاریخچه و سرگذشتی دارند.

### □ خبر این واقعه از پیش رسیده بود

خبر ورود حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام، پیشاپیش به شیعیان قم رسیده بود و بسیاری از آنها می‌دانستند که روزی از روزها، دختر گرامی امام موسی کاظم علیه السلام به قم خواهد رفت و پیکر پاکش در آن جا دفن خواهد شد.

امام صادق علیه السلام که جدّ حضرت معصومه علیها السلام محسوب می‌شود، به شیعیان فرموده بود: «آگاه باشید که قم حرم من و حرم فرزندانم می‌باشد. بانویی از فرزندانم به قم داخل می‌شود که نامش فاطمه بنت موسی است. در روز قیامت، شیعیان به شفاعت او روانه‌ی بهشت می‌شوند.»

امام صادق علیه السلام هم چنین به شیعیان فرمودند: «شهر قم، حرم ما می‌باشد. در آن جا بانویی از فرزندان من که نامش فاطمه است، دفن می‌شود. هر کس قبر او را زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود.»  
نوشته‌اند امام صادق علیه السلام زمانی این سخنان را می‌فرمود که امام



کاظم علیه السلام (پدر حضرت معصومه علیها السلام) هنوز دیده به جهان نگشوده بود. امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام نیز بر زیارت قبر مطهر حضرت معصومه علیها السلام تأکید کرده‌اند.

### □ حضرت معصومه علیها السلام ، باب الحوائج است

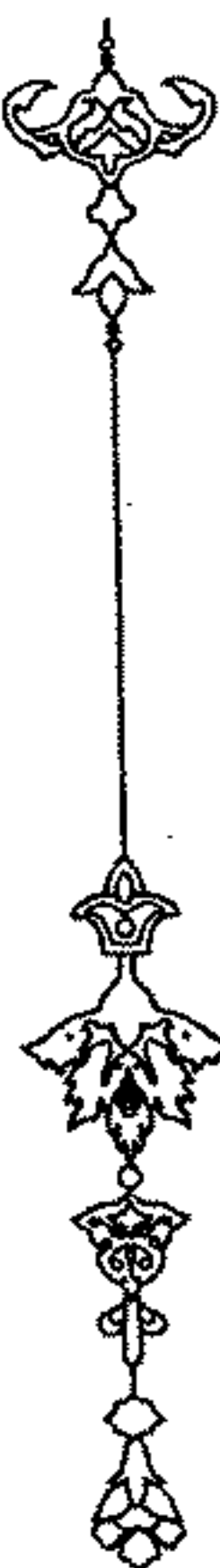
از زمانی که پیکر مطهر حضرت معصومه علیها السلام در قم دفن شده است، مردم از این بارگاه مقدس کرامت‌های فراوان دیده‌اند. در طول این زمان، انبوهی از بیماران به شفاعت حضرت معصومه علیها السلام شفا یافته و مشکلات و مصایب افراد بسیاری نیز در اثر عنایت این بانوی پاک بر طرف شده است. به همین دلیل، حضرت معصومه به باب الحوائج الی الله شهرت یافته است.

تعداد افرادی که با عنایت حضرت معصومه علیها السلام شفا یافته‌اند و موفق به رهایی از مصایب و مشکلات شده‌اند، به قدری فراوان است که درباره‌ی آن‌ها کتاب‌های مستقلی در این باره نوشته‌اند.

### □ یک مسجد و چندین نام

یکی دیگر از مساجدی که منتسب به امام زمان علیه السلام می‌باشد، مسجد سهله است. این مسجد که در شهر کوفه واقع می‌باشد، در همان قرن اول هجری بنا شده است.

گرچه مشهورترین نام مسجد مذکور «سهله» است، ولی در منابع روایی و تاریخی، نام‌های دیگری نیز برای این مسجد ذکر کرده‌اند. نام‌های دیگر این مسجد عبارتند از: مسجد سهیل، مسجد ثری، مسجد بری، مسجد



شری، مسجد قری، مسجد عبدالقیس و مسجد بنی ظفر. برای هر یک از این نام‌گذاری‌ها نیز علتی ذکر شده است.

### □ سنگ سبزی که چهره‌ی پیامبران را نشان می‌داد

قدمت مسجد سهله به طوری است که مورخان نوشته‌اند: این مسجد در زمان حکومت امام علی علیه السلام وجود داشته است و آن حضرت این مسجد را در شمار مساجد مبارکه‌ی کوفه دانسته‌اند.

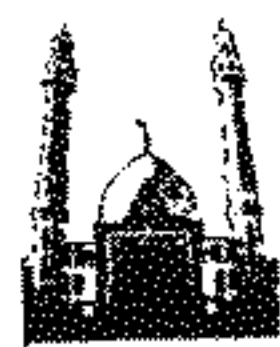
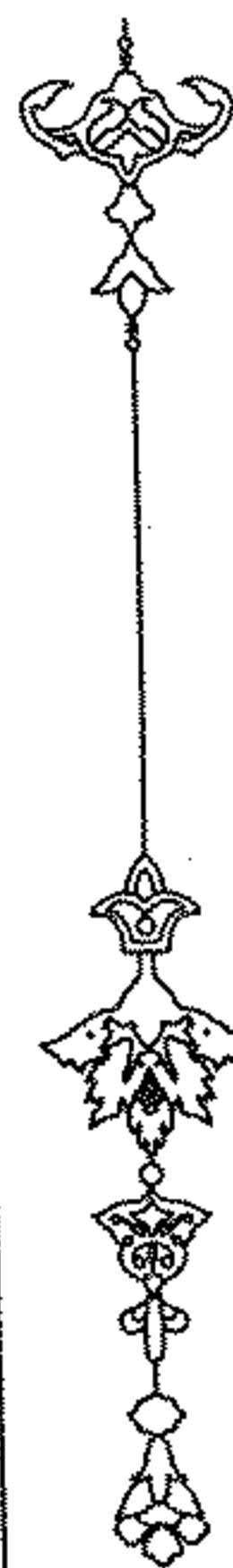
محل بنای مسجد سهله، خانه‌ی حضرت ادریس بوده است و این پیامبر خدا در آن جا به خیاطی اشتغال داشته است. طبق برخی روایت‌ها، در آن زمان که حضرت ابراهیم علیه السلام در بابل است، در محلی که اکنون مسجد سهله قرار دارد، می‌زیسته است. هم چنین، نوشته‌اند خانه‌ی حضرت خضر نیز در این مکان قرار داشته است و حضرت داود علیه السلام نیز مدتی در همین محل زندگی می‌کرده است.

بنابر نقل روایت‌های تاریخی در مسجد سهله تخته سنگ سبز و بزرگی بوده است که چهره‌های پیامبران در آن نمایان بوده است. نوشته‌اند همه‌ی پیامبران خدا در مسجد سهله نماز گزارده و عبادت کرده‌اند. همین طور از فرود آمدن فرشتگان به این مسجد نیز سخن گفته‌اند.

### □ اگر عمویم در این مسجد نماز می‌خواند

مسجد سهله که در شمال غربی مسجد معروف کوفه قرار دارد، مورد توجه امامان شیعه علیهم السلام بوده است و روایت‌های مختلفی در اهمیت و





فضیلت این مسجد وجود دارد.

روزی از روزها، امام صادق علیه السلام به ابوحمزه‌ی ثمالی فرمود: «ای ابوحمزه! آیا عمویم زید بن علی را در شبی که علیه هشام اموی قیام کرد، دیدی؟»

ابوحمزه پاسخ داد: «آری؛ مشاهده کردم.»

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا هنگامی که عمویم می‌خواست در کوفه قیام کند، در مسجد سهیل نماز برگزار کرد؟»

ابوحمزه عرض کرد: «منظور شما از مسجد سهیل همان مسجد سهله است؟»

امام پاسخ فرمود: «آری.»

در ادامه‌ی این گفت و گو، امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر عمویم هنگامی که می‌خواست در کوفه علیه هشام بن عبدالملک اموی قیام کند، دو رکعت نماز در مسجد سهیل به جا می‌آورد و به خداوند پناه می‌برد، خداوند تا یک سال او را پناه می‌داد و حفظ می‌کرد.»

ابوحمزه ثمالی از امام پرسید: «پدر و مادرم فدایت باد! آیا مسجد سهله تا این حد فضیلت و اهمیت دارد؟»

امام صادق علیه السلام پاسخ داد: «آری؛ در این مسجد خانه‌ی حضرت ابراهیم قرار داشت و ایشان از این مکان به سوی قوم عمالقه<sup>۱</sup> حرکت کرد. خانه‌ی حضرت ادریس هم در این مسجد بود و او در آن جا خیاطی می‌کرد. در این مسجد سنگ سبز رنگی وجود دارد که تصویر تمام پیامبران در آن است.»

۱. قومی که در زمان حضرت ابراهیم (ع) در فلسطین سکونت داشتند.



در روایت دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است. «اگر عمویم زیدبن علی به مسجد سهله می‌رفت و در آن نماز می‌گزارد و به خدا پناه می‌برد، خداوند بیست سال او را در پناه خود حفظ می‌کرد.»

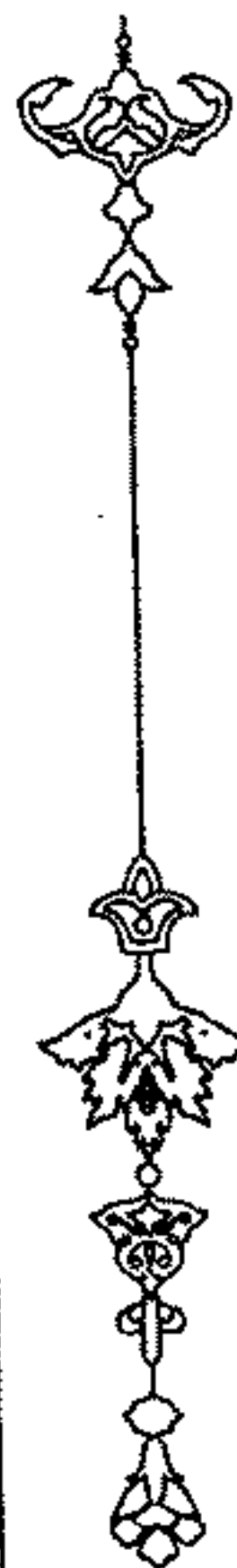
نوشته‌اند زیدبن علی در شبی که می‌خواست علیه امویان قیام کند، در صدد بود به مسجد سهله برود و دو رکعت نماز در آن جا برگزار کند؛ ولی مشکلی پیش آمد و فرصتی برای نماز در مسجد سهله پیدا نشد. هم چنین امام صادق علیه السلام درباره‌ی فضیلت مسجد سهله فرموده‌اند: «هر انسان گرفتاری که به مسجد سهله برود و میان نماز مغرب و عشاء، دو رکعت نماز بگزارد و آن گاه دعا کند، خداوند گرفتاری او را بر طرف خواهد کرد.» در جای دیگری از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «اگر من در شهر کوفه زندگی می‌کردم، همه‌ی نمازهای روزانه‌ام را در این مسجد برگزار می‌کردم.»

بالاخره، در روایتی نیز می‌خوانیم: اقامت گزیدن در مسجد سهله مثل این است که کسی در خیمه‌ی رسول خدا اقامت گزیند.»

### □ این جا اقامتگاه امام زمان خواهد شد

مهم‌ترین عاملی که سبب اهمیت یافتن مسجد سهله در نظر شیعیان شده است، ارتباط و انتساب این مسجد به امام زمان علیه السلام می‌باشد. در روایت‌های شیعه چنین می‌خوانیم: هنگام ظهور حضرت امام زمان علیه السلام، مسجد سهله محل سکونت آن حضرت و خانواده‌اش خواهد بود.

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند: «هنگامی که امام عصر قیام



کنند، جایگاه ایشان مسجد سهله خواهد بود.»<sup>۱</sup>  
در بعضی روایت‌ها نیز چنین آمده است: مسجد سهله، اقامت‌گاه  
دایمی امام زمان و جانشینان آن حضرت خواهد بود.

هم اکنون در مسجد سهله جایگاه و محلی وجود دارد که آن جا را مقام  
و جایگاه امام منتظر (عج) می‌نامند. حضرت امام زمان علیه السلام در این  
جایگاه نماز برگزار کرده و دعا خوانده است.

حکایت‌های متعددی درباره‌ی مشاهده شدن امام زمان علیه السلام در  
مسجد سهله وجود دارد و افراد زیادی موفق شده‌اند در این مسجد به  
خدمت امام زمان (عج) برسند.

در مسجد سهله، علاوه بر جایگاه امام زمان علیه السلام، جایگاه‌های دیگری  
نیز به نام برخی پیامبران و امامان علیهم السلام وجود دارد. جایگاه حضرت ابراهیم  
علیه السلام؛ جایگاه حضرت یونس؛ جایگاه حضرت صالح؛ جایگاه حضرت  
ادریس؛ جایگاه حضرت عیسی علیه السلام؛ جایگاه امام زین العابدین علیه السلام و  
جایگاه امام جعفر صادق علیه السلام، از جایگاه‌هایی هستند که در این مسجد  
قرار دارند.

مسجد سهله نیز مثل مسجد جمکران، آداب و اعمالی دارد. آن‌هایی  
که به دیدار این مسجد می‌روند، این اعمال و آداب را در جایگاه‌ها و  
مقام‌های مختلف به جا می‌آورند.

اعمال مسجد سهله شامل نماز تحیت، نماز در جایگاه‌های مختلف  
این مسجد، قرائت قرآن، خوانده زیارت نامه و برگزاری دعا و نیایش است.  
اعمال و آدابی که مربوط به این مسجد است، در کتاب‌هایی مثل مفاتیح

۱. أما إنّه منزل صاحبنا اذا قام باهله



الجنان به طور مشروح ذکر شده است.

دیدار از این مسجد و انجام اعمال مختلف در جایگاه‌های آن، در شب‌های چهارشنبه بیشتر است. مسجد سهله از مکان‌هایی است که افراد متعددی موفق به دیدار امام زمان علیه السلام در آن جا شده‌اند. حکایت دیدار این افراد و چگونگی رفع مشکل آن‌ها توسط امام زمان علیه السلام، در کتاب‌های مختلف درج شده است.

۵

### □ شمشیرهایی که هر روز بعد از نماز برهنه می‌شدند

در شهر حله<sup>۱</sup> جایگاهی وجود دارد که به امام زمان علیه السلام منتسب است. شیعیان شهر حله معتقدند امام زمان به هنگام غیبت داخل مسجد این شهر شد و دیگر از آن بیرون نیامد؛ بنابراین، هرگاه آن حضرت بخواهد به دستور خداوند ظهور کند، از مسجد شهر حله بیرون خواهد آمد.

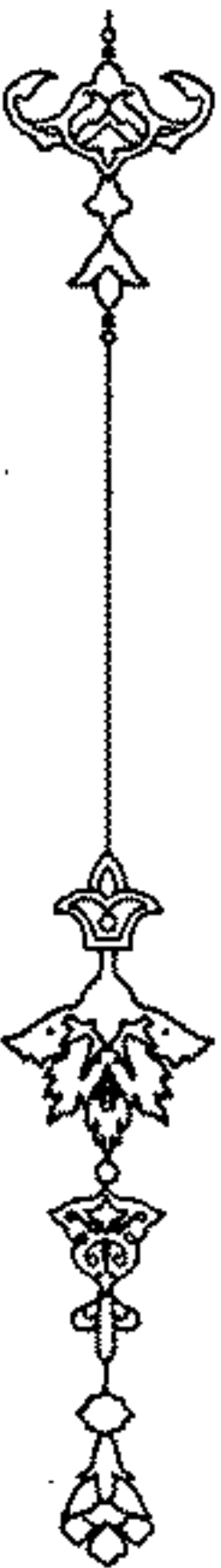
ابی الجواد نعمانی در یکی از روزها موفق به دیدار امام زمان علیه السلام شده و از آن حضرت پرسیده است. «سرور من! شما در نعمانیه و حله جایگاهی دارید. چه روزی در حله تشریف دارید و چه روزی در نعمانیه؟»<sup>۲</sup>

امام پاسخ فرمود: «شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه هستم و شب جمعه و روز جمعه در حله می‌باشم...»

ابن بطوطه جهانگرد مشهور قرن هشتم در باره‌ی اعتقاد شیعیان حله

۱. حله شهر شیعه نشینی است که در کشور عراق و حدود نود کیلومتری جنوب شهر بغداد قرار دارد. رود فرات از میان حله می‌گذرد و در شمال آن نیز خرابه‌های شهر باستانی بابل دیده می‌شود.

۲. نعمانیه شهری است بین واسط و بغداد؛ بنابراین، نعمانیه نیز محلی است که به امام زمان (عج) انتساب دارد.





به امام زمان علیه السلام و مراسمی که در این باره برگزار می‌کردند، مطالبی می‌نویسد.

طبق نقل ابن بطوطه، نزدیک بازار بزرگ شهر حله مسجدی بوده است که پرده‌ی حریر از آن آویزان بوده است. هر روز پس از نماز، صد مرد با شمشیرهای برهنه نزد حاکم شهر می‌رفتند و از او اسبی می‌گرفتند. آن گاه رهسپار جایگاه امام زمان در مسجد شهر می‌شدند. این صد نفر در برابر جایگاه امام زمان می‌ایستادند و می‌گفتند: «بسم الله ای صاحب الزمان! بسم الله و ظهور فرما که فساد و تباهی روی زمین را فرا گرفته است. ظهور فرما که ستمگران فراوان شده‌اند. ظهور فرما تا خدا به وسیله‌ی تو حق را از باطل جدا کند.»

### □ پیرمردی که جوان شد

در حله نیز کراماتی از امام زمان علیه السلام آشکار شده است و افرادی به شفاعت امام (عج) شفا یافته‌اند. به عنوان نمونه، حکایت مشهور ابوراجح حمامی را نقل می‌کنیم:

ابوراجح حمامی از شیعیان پاک و صادق حله در روزگار گذشته بود. بعضی از دشمنان ابوراجح نزد حاکم حله از او بد گفتند و تهمت‌هایی زدند. در پی این بد گویی، حاکم حله فرمان دستگیری و مجازات ابوراجح را صادر کرد. جلادان حاکم به قدری ابوراجح را زدند که در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت. آن‌ها دندان‌های او را شکستند و تعدادی از استخوان‌هایش را نیز درهم کوبیدند. جلادان به این مقدار هم اکتفا نکردند و بینی ابوراجح را سوراخ نمودند و ریسمان از آن عبور دادند. سپس ریسمان را به دست برخی

از اوباش شهر دادند تا او را در میان کوچه‌ها و خیابان‌های شهر بگردانند. بالاخره بعد از آزار و شکنجه‌ی فراوان، ابوراجح را که در حال مرگ بود، رها کردند.

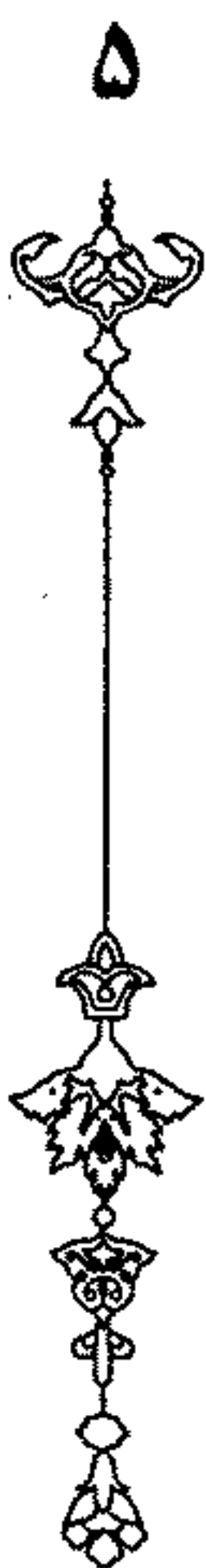
مردم گمان می‌کردند که چند ساعت دیگر ابوراجح فوت خواهد کرد؛ ولی روز بعد، در کمال ناباوری او را دیدند که کاملاً سالم است و هیچ اثری از شکنجه و زخم در بدنش نمانده است؛ حتی دندان‌های ابوراجح نیز در جای خود قرار گرفته بود.

مردم که با این واقعه‌ی شگفت‌انگیز رو به رو شده بودند، از ابوراجح پرسیدند: «چه شد که در یک شب همه‌ی زخم‌هایت بهبود یافت و دندان‌هایت بهتر از قبل در جای خود قرار گرفت؟!»

ابوراجح پاسخ داد: «در اثر شکنجه و ضربه، حالم چنان شده بود که مرگ را می‌دیدم و زبانم کاملاً بند آمده بود. در همین حال، از آقا و مولایم حضرت امام زمان علیه السلام طلب یاری کردم و از او خواستم نزد خداوند شفیع من بشود تا بهبود یابم. در نیمه‌ی شب بود که ناگهان نوری در خانه‌ام مشاهده کردم. در همین حال، امام زمان علیه السلام را دیدم که نزد آمد و دست مبارکش را بر سر و صورتم کشید و خبر سلامتی‌ام را داد؛ بنابراین صبح که از خواب برخاستم، خودم را چنان سالم و پر نشاط دیدم که تا آن روز چنین حالی نداشتم.»

بعد از این ماجرا، ابوراجح که پیرمرد ضعیف و لاغری بود و چهره‌ی زردی داشت، مثل یک مرد جوان و سرخ رو و پر نشاط شد و تا هنگام فوت به همین حال باقی ماند.

بهبود یافتن ابوراجح بر حاکم حله نیز تأثیر گذاشت. حاکم حله تا آن



زمان در محل کارش به شکلی می‌نشست که پشتش به طرف جایگاه امام زمان علیه السلام در مسجد حله بود. بعد از آن، جایش را تغییر داد تا پشتش به طرف جایگاه نباشد. علاوه بر این، او با شیعیان و مردم حله به نیکویی رفتار کرد.

### □ سرداب مقدس و وادی السلام

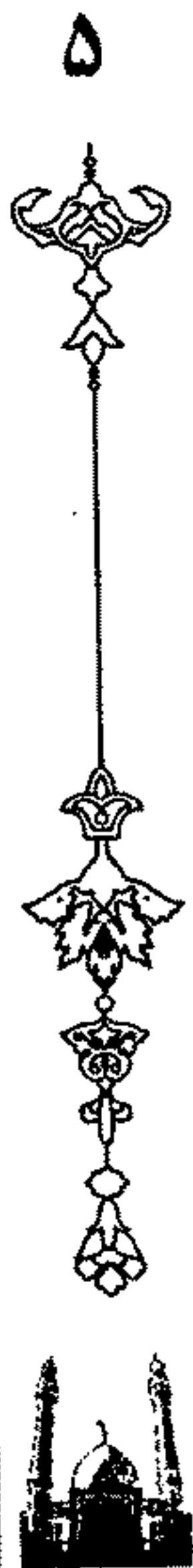
از دیگر اماکنی که منتسب به امام زمان علیه السلام است، وادی السلام نجف اشرف و سرداب مقدس سامرا می‌باشد.

سرداب مقدس سامرا که بخشی از منزل امام حسن عسکری علیه السلام محسوب می‌شود، مثل مسجد سهله و مسجد جمکران، آداب و اعمال متعدد دارد. این اعمال و آداب در کتاب‌های دعا و زیارت (مثل مفاتیح الجنان) به طور مشروح ذکر شده است.

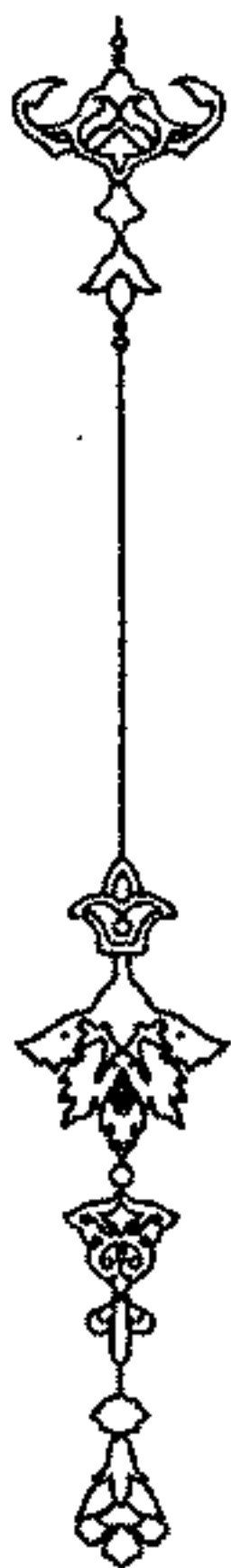
در سرداب مقدس سامرا نیز افراد متعددی موفق به زیارت امام زمان علیه السلام شده‌اند؛ هم چنان که بیماران بسیاری با عنایت حضرت صاحب الزمان (عج) در آن مکان مقدس شفا یافته‌اند. درباره‌ی شفا یافتن بیماران در سرداب مقدس و حل مشکلات مسلمانان در آن جا، حکایت‌های فراوانی نقل شده است.

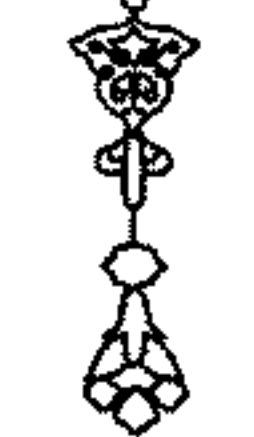
در سرداب مقدس نیز مثل مسجد جمکران نامه نوشتن به امام زمان (عج) و انداختن آن به محل مخصوص (چاه) مرسوم می‌باشد.

در این جا باید به این نکته اشاره کرد که دیدار جلوه‌های امام زمان علیه السلام محدود به اماکنی که منتسب به آن حضرت می‌باشد نیست؛ بلکه در بسیاری اماکن دیگر نیز افراد مشتاق موفق به این گونه دیدارها و زیارت‌ها



شده‌اند. البته در مکان‌های منتسب به آن حضرت، تعداد این دیدارها مکرر بوده است و افراد فراوانی مورد عنایت امام قرار گرفته و توانسته‌اند برای بسیاری از مشکلات و مصایب خود راه نجاتی پیدا کنند.





## فهرست منابع و مآخذ

- ۱- ارشاد؛ شیخ مفید
- ۲- بحار الانوار؛ علامه مجلسی
- ۳- بشارة المؤمنین در تاریخ قم و قمیین؛ قوام اسلام
- ۴- تاریخ قم؛ حسن بن محمد قمی
- ۵- تاریخ قم؛ محمدحسین ناصر الشریعه
- ۶- تاریخ مذهبی قم؛ علی اصغر فقیهی
- ۷- تربت پاکان؛ مدرسی طباطبایی
- ۸- دایرة المعارف بزرگ اسلامی
- ۹- دایرة المعارف تشیع
- ۱۰- دانشنامه جهان اسلام
- ۱۱- روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب؛ عاقلی
- ۱۲- زندگانی حضرت معصومه علیها السلام و تاریخ قم؛ سید مهدی صحفی
- ۱۳- سیمای مسجد؛ رحیم نوبهار
- ۱۴- سفرنامه ابن بطوطه
- ۱۵- عبقری الحسان؛ علی اکبر نهایندی



- ۱۶ - قم نامه؛ مدرسی طباطبایی  
 ۱۷ - الکامل؛ ابن اثیر  
 ۱۸ - مجالس المؤمنین؛ نور الله شوشتری  
 ۱۹ - مرآة البلدان؛ اعتماد السلطنه  
 ۲۰ - مسجد (مجله)، جلدهای مختلف؛ از انتشارات مرکز رسیدگی به امور مساجد  
 ۲۱ - مسجد مقدس جمکران تجلی‌گاه صاحب الزمان؛ سیدجعفر میر عظیمی  
 ۲۲ - معجم البلدان  
 ۲۳ - مکیال المکارم؛ محمدتقی موسوی اصفهانی، ترجمه‌ی حائری قزوینی  
 ۲۴ - المنجد  
 ۲۵ - نجم الثاقب؛ محدث نوری  
 ۲۶ - وسائل الشیعه؛ حر عاملی  
 ۲۷ - وقایع الایام؛ علی بن عبدالعظیم خیابانی تبریزی